

بحث تثبیت یا عدم تثبیت رژیم ولایت فقیه، بیش از یک سال قبل، در بهمن ۱۳۶۰، در دستور کار سازمان قرار گرفت. ولی تقارن این بحث با اوج سرکوب سازمانهای سیاسی و ضرورت تغییرات متناسب با آن در سازماندهی و بحثهای تبعی این امر، و سپس جا افتادن سازماندهی جدید و مکانیسمهای آن تا مدتی این بحث را تحت الشعاع قرار داد. تا اینکه بالاخره با انتشار دوره‌ی جدید رهائی تصمیم به جمع بندی بحث گرفتیم. ولی طولانی شدن بحث طبعاً برخی حاشیه روی‌ها را سبب شده بود که امر جمع بندی و تنظیم مطلب را دشوارتر می ساخت. به این خاطر در فاصله‌ی انتشار دو شماره‌ی اول این دوره به این مسئله پرداختیم. ما علیرغم گذشت این مدت از طرح مسئله، هنوز بحث موضوع را ضروری میدانیم، زیرا بنظر ما تعیین و اعلام نظر درباره‌ی وضعیت رژیم و امکان تثبیت آن در تعیین تاکتیکهای چپ و نحوه‌ی شرکت در مبارزه و سازماندهی، آن مهم است. به همین خاطر است که ما در شماره‌های گذشته‌ی این دوره از رهائی نیز کوشش خود را حول این امر متمرکز کردیم. بررسی وضعیت اقتصادی رژیم، مسئله‌ی جنگ و عواقب آن برای رژیم، وضعیت عمومی سیاسی و اجتماعی رژیم و اپوزیسیون کارمایه‌های اصلی مقالات شماره‌های گذشته را تشکیل میدادند. به همین منوال در این شماره هم بحث را از زاویه‌ی تثبیت یا عدم آن دنبال می کنیم. مقاله‌ی حاضر منعکس کننده‌ی نظر سازمانیست، هر چند برخی رفاقمعتقدند که وضعیت رژیم نه از زاویه‌ی تثبیت یا عدم تثبیت، بلکه از زاویه‌ی پاسخ مشخص به امکان سرنگونی آن در زمان معین بایست بررسی گردد.

مقاله‌ی دیگر این شماره به بررسی وجهت گیری جدید رژیم در روابط بین المللی و سرکوب حزب توده در پیامد این جهت گیری اختصاص دارد.

رژیم ولایت فقیه، یک رژیم ضد تثبیت

در بهمن ۶۰ وقتی مقاله‌ی "رژیم ولایت فقیه، یک رژیم ضد تثبیت" به بحث داخلی سازمان گذاشته شد، سرکوب‌های خونین رژیم ضد بشری بر علیه نیروهای سیاسی در اوج خود قرار داشت. شکست برنامه‌ها و حرکات مجاهدین در ماه‌های پیش از آن دیگر مسجل شده بود، و کشته شدن موسی خیابانی و ۲۱ تن دیگر از مجاهدین، چند روز پس از تهیه پیش‌نویس مقاله آن قضاوت را بیشتر تأیید کرد. توده‌های چپ و مجاهدین از شدت ضربات کوبنده رژیم سردرگم و گیج و آشفتگی بودند. و تبلیغات رژیم در مورد "تثبیت" خود گوشها را کر میکرد. در چنین شرایطی ما این بحث را پیش کشیدیم که رژیم ولایت فقیه ماهیتاً یک رژیم ضد تثبیت است و این خصالت آن از ویژگیها و مشخصات آن ناشی میشود. یعنی خصائلی که بدون آنها رژیم را دیگر نمی‌توان رژیم ولایت فقیه نامید. در آن موقعیت قصد ما از طرح مسئله نه تقویت روحیه‌ها، بلکه توضیح علل تثبیت نشدن رژیم، و خصالت ضد تثبیت آن بر اساس بنیادهای واقعی اجتماعی و با تحلیل مشخص از وضعیت رژیم بود.

در آنجا چون همیشه قصد ما این بود که نشان دهیم پدیده‌ی رژیم ولایت فقیه، و بسیاری دیگر از پدیده‌هایی را که جنبش چپ با آنها روبروست نمیتوان با استفاده از نقل قول از نوشته‌های مارکس، انگلس و لنین و غیره تحلیل کرد. حداکثر و بهترین استفاده‌ای که میتوان از آنها برد، کاربرد روش تحلیل و برخورد آنها به مسائل است. تحلیل پدیده‌ها همواره باید با مطالعه‌ی شرائط مشخص انجام پذیرد و نه با کاربرد قالبهای از پیش ساخته، که این دومی، فقط در زمینه‌ی تکنیک قابل استفاده است و نه تحلیل از شرایط اجتماعی. تا زمانیکه جنبش چپ ما دست از "نقل قول گزائی" نکشد و به تحلیل مستقل و مشخص، که وجهه مشخصه مارکسیسم است، نپردازد هرگز قادر به پاسخ واقعی به مشکلات و معضلات اجتماعی نخواهد بود و بر آن، آن خواهد رفت که تا کنون رفته است: شکستهای پی‌درپی و عمده شدن نیروهای دیگر اجتماعی.

از موضوع دور نشویم. در آنجا قصد ما بررسی و مطالعه‌ی پدیده‌ای شوم و ضد تاریخی بنام رژیم ولایت فقیه و تضادهای لاینحل درونی آن بود که مرگ قطعی آنرا نتیجه می‌گرفت. این هم اعتقادی نبود که در بهمن ۱۳۶۰ پیدا شده باشد. این اعتقاد را از قبل از قیام هم داشتیم و در دو نوشته به جوانی از آن پرداخته بودیم (۱). مشاهدات ما پس از قیام هر روز تأییدی دیگر بر این نظر بود: شکست بازرگان، حادثه جوئی‌های چمران در مرز عراق، خیمه شب بازی اشغال سفارت آمریکا درست قبل از فرماندم قانون اساسی حاوی اصل قرون وسطائی ولایت فقیه، جنگ رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران و عراق، حملات متعدد و وحشیانه به کردستان و قتل عام خلق کرد، تلاشهای متعدد در تحمیل حجاب اجباری بر زنان،

۱- نگاه کنید به رهایی شماره ۳، دوره ۱ اول، آذر ۱۳۵۷ که بعداً با عنوان "نقش روحانیون در گذار قدرت" چندین بار چاپ شد، و همچنین "قانون اساسی، شمشیر چوبین مبارزه"، جلد اول، مقدمه، آذر - دی ۱۳۵۷.

سرکوب خلق عرب خوزستان و خلق ترك در آذربایجان و صدها ماجرا و حادثه که بطور تصنعی در جامعه آفریده می‌شد.

با این اهداف بود که بحث را طرح کردیم. مقاله حاضر گرچه همان مقاله‌ای نیست که به بحث درونی گذاشته شد، ولی تزه‌های اساسی آن تخییری نکرده‌اند و همانطور که مشاهده خواهد شد بسیاری از اشارات و فاکت‌های مورد استناد آن هم متعلق به زمان نگارش اولیست.

مدخل

اصول عام تئوریه‌های مارکس در کاپیتال (چاپ اول ۱۸۶۷) از مطالعه‌ی جامعه انگلستان استنتاج شده بود که ۲۰۰ سال پیش از آن اولین انقلاب بورژوا دموکراتیک تاریخ را پشت سر گذارده بود (۱۶۴۰)، و قبل از آنهم فتودالیسم بمدت دو قرن (قرون ۱۵ و ۱۶) در آنجا در حال احتضار بسر می‌برد. مبنای مطالعه‌ی مارکس يك جامعه پیشرفته بورژوائی (صنعتی) بود که سه ربع قرن پیش از آن (در اواخر قرن ۱۸) اولین انقلاب صنعتی جهان در آن انجام گرفته بود.

در سال ۱۸۵۰، پس از شکست انقلاب ۱۸۴۸، دولت آلمان به الغاء مناسبات ارباب-رعیتی در آن کشور پرداخت. این "انقلاب از بالا" بسیار شبیه به "انقلاب می‌جی" در ژاپن در ۱۸۶۶ و "انقلاب سفید" شاه در ۱۳۴۱ است. این نوع دگرگونی مناسبات فتودالیسی توسط مارکس و مارکسیستها "راه دوم"، یا "راه پروسی"، یا "راه آسیائی" هم نامیده شده است در مقابل "راه اول"، یا "راه انگلیسی"، یا گذار از فتودالیسم به سرمایه‌داری از طریق "انقلاب از پائین" یعنی انقلاب بورژوا دموکراتیک نظیر انقلاب ۱۶۴۰ انگلستان و ۱۷۸۹ فرانسه (۲). مارکس می‌نویسد:

در میان آلمانها، در آنجا که تولید سرمایه‌داری کاملاً یا گرفته است (مثلاً در کارخانه‌ها به معنای واقعی آن وضعیت بسیار بدتر از انگلستان است زیرا در آنجا قوانین کارخانه که بعنوان خنثی کننده عمل کند، وجود ندارد. در تمام زمینه‌های دیگر، ما (آلمانها)) مانند تمام غرب قاره اروپا، نه تنها از توسعه‌ی تولید سرمایه‌داری بلکه همچنین از فقدان توسعه کافی آن رنج می‌بریم. در کنار مصائب عصر کنونی، يك سری کامل از مصائب موروثی زائیده‌ی بقایای منفعل شیوه‌های تولید کهن، علاوه بر عواقب اجتناب ناپذیر مناسبات سیاسی و اجتماعی نا بهنگام آنان (یعنی شیوه‌های تولیدی کهن) بر ما فشار می‌آورند. ما نه تنها از زندگان بلکه از مردگان عذاب می‌کشیم. مرده زنده را در چنگ دارد. (سرمایه، دفتر اول، مقدمه بر چاپ اول آلمانی، تأکیدها از ما است.)

۲- برای بحث‌های ارزنده‌ی مارکسیستهای غربی نگاه کنید به کتاب گذار از فتودالیسم به سرمایه‌داری که مجموعه‌ای از بحث‌های مختلف است. جدلهای منتشر در این کتاب بدنبال نوشتن مطالعاتی در زمینه‌ی توسعه سرمایه‌داری از موريس داب (که ترجمه‌ی فارسی آن سالها قبل از قیام توسط رفقای سازمان در خارج از کشور منتشر شد) آغاز شد. بخشی از کتاب گذار از فتودالیسم به سرمایه‌داری به فارسی هم منتشر شده است.

منظور مارکس از "زنده"، بورژوازی صنعتی بود که در انگلستان خود را از چنگال "مرده" (ایده های اجتماعی، نهادهای سیاسی و حقوقی فلج کننده ای فتودالیزم) رهانیده و علاوه بر حاکمیت اقتصادی، حاکمیت سیاسی خود را مستقر کرده بود. در حالیکه در جامعه سرمایه داری عقب مانده ی آلمان که گامهای اولیه صنعتی شدن را می بینیم، بورژوازی ملی آلمان (نه سرمایه داران) بخاطر حضور يك سلسله "مناسبات سیاسی و اجتماعی و مصائب موروثی" یعنی حضور رونیای ما قبل سرمایه داری و وجود جامعه نوپای سرمایه داری در عین وجود دولت فتودالی، هنوز در چنگ مرده بود. (۳)

چند سال پس از آن در اوایل دهه ۱۸۷۰، بیسمارک با طرح "مبارزه برای فرهنگ" بورژوازی خود با شدت و خشونت و حتی وحشیگری به مقابله علیه رونیای ما قبل سرمایه داری و بویژه مذهب هاینسد عظیم تکامل و پیشرفت در هر جامعه پرداخت. چشم انداز سرمایه ی مارکس از زبان خود او چنین توصیف شده: مطالعه جامعه انگلستان یعنی

کشوری که از نظر صنعتی پیشرفته تر است، فقط به کشورهای کمتر توسعه یافته تصویر آینده اشان را نشان میدهد. (مقدمه بر دفتر اول سرمایه چاپ اول آلمانی)

خلاصه اینکه سرمایه داری به معنای عام یعنی استقرار مناسبات تولیدی سرمایه داری و تسلط شیوهی تولید سرمایه داری (در کنار حضور غیر مسلط فرماسیونهای اقتصادی و اجتماعی) و سرمایه داری به معنای خاص یعنی سرمایه داری پیشرفته ی صنعتی و حاکمیت بلامناع بورژوازی، که منظور از آن فقط حاکمیت اقتصادی نیست (یعنی آنچه که از مراحل بدوی سرمایه داری هم وجود دارد)، بلکه عمدتاً حاکمیت سیاسی بورژوازی است به معنای کنار زدن بقایای سیاسی فرهنگی و حقوقی ما قبل سرمایه داری و استقرار ایده ها و مفاهیم اجتماعی، و نهادهای سیاسی و حقوقی در انطباق با خواستها و معیارهای بورژوازی: مرحله سرمایه داری صنعتی. مارکسیستهای ایرانی با چگونه جامعه ای و چگونه رژیم روبرو هستند؟ بحث ما در این مقاله در متن يك جامعه ی عقب مانده ی سرمایه داری است که بدلايل متعدد اجتماعی - تاریخی توسعه ای اعوجاجی و بقول مارکس "با گامهای لاك پشتی" داشته، جامعه ای که در آن مناسبات تولیدی سرمایه داری نه بر اثر يك انقلاب بورژوا - دموکراتیک بلکه بدنیال يك "انقلاب از بالا" آنها فقط حدود ۲۰ سال پیش مستقر شده است. و تازه اگر قرار بر مقایسه ی وضعیت آلمان و بحث مارکس، مونه کییه برداری از آنها، باشد این کار را با وضع ایران در اواخر دهه ۱۳۴۰ و اوائل دهه ۱۳۵۰ می توان انجام داد و نه مطابق با شرایط کنونی حاکمیت رژیم ولایت فقیه.

بحث ما در این مقاله، درباره ی جامعه ای با این مشخصات و رژیم با مشخصات معین (که در مقاله خواهد آمد) است که تمامی دست آورد های مبارزات دموکراتیک توده ها را نهد ۳ - نمونه های تاریخی این امر، یعنی حضور متقارن جامعه ی سرمایه داری و دولت فتودالی در کشورهاییکه از طریق "راه دوم" به سرمایه داری رسید ه اند، فراوانست.

تنها در بهمن ۵۷ بلکه تمامی دست‌آورد های آنان را در زمان مشروطیت ، در زمینه های سیاسی ، اجتماعی ، حقوقی ، فرهنگی و مدنی به تاراج برده است . و حتی در عرصه اقتصادی هم دقیقاً معلوم نیست آنچه مناسبات تولید سرمایه‌داری می‌نامیم تا چه حد مورد ضربه قرار گرفته است (۴) ، و برتری نسبی شیوه تولید سرمایه‌داری (مسلط) بر فرم‌های اقتصادی و اجتماعی (شیوه‌های تولیدی تحت سلطه) به چه میزانست . یا دولت در رژیم ولایت فقیه چگونه دولتی است ؟ بورژوازی است ؟ فئودالی است ؟ دولت استثنائی است ؟ (۵) .

بی تردید اگر مارکس می‌خواست درباره‌ی رژیم چینی منفور نظر دهد تفاوت او در بسیاری از مصادیق موروثی و عواقب اجتناب‌ناپذیر مناسبات سیاسی و اجتماعی " شیوه‌های کهن " هزاران بار شدیدتر بود . . . شاید بتوان جمله‌ی مارکس را برای بیان حال ما بشکل زیر تغییر داد :

ما اکنون از مردگان بیشتر از زندگان عذاب می‌کشیم . مرده گلوی زنده را در چنگ می‌فشارد .

در اواخر دهه‌ی هفتم قرن بیستم ، یک رژیم مذهبی ضد بشری — ضد فرهنگی با تفکرات نفرت‌انگیز و ظلمانی دوران بربریت (" اسلام عزیز ") بر ایران حاکم شد و تمامی دست‌آورد های دموکراتیک ۸۰ ساله و بویژه قیام بزرگ ۵۷ را یکی پس از دیگری نابود کرد . بی تردید اگر مارکس می‌خواست درباره‌ی رژیم چینی منفور نظر دهد تفاوت او درباره‌ی " مصادیق موروثی و عواقب اجتناب‌ناپذیر مناسبات سیاسی و اجتماعی " شیوه‌های تولید کهن " ، هزاران بار شدیدتر بود . حتی تفاوت " مردگان " جامعه‌ی آلمان در دهه‌ی ششم قرن نوزدهم با مردگان برخاسته از گورهای ۱۴۰۰ ساله در جامعه‌ی ایران در دهه‌ی هشتم قرن بیستم بسوی نوعی است که شاید بتوان جمله‌ی مارکس را برای بیان حال ما بشکل زیر تغییر داد :

ما اکنون از مردگان بیشتر از زندگان عذاب می‌کشیم . مرده گلوی زنده را در چنگ می‌فشارد .

برخی مفاهیم

ابتدا به مفاهیمی که در بحث مقاله بکار می‌روند ، اشاره می‌کنیم و تعاریفی هر چند مختصر از آنها ارائه می‌دهیم ، تا سپس بتوانیم اصل بحث و استدلالات آنرا سهل‌تر دنبال کنیم . این امر بخصوص از این نظر ضروری است که از ابتدا برداشتهای ما از مفاهیم را یکدست کنیم و یا حداقل خوانندگان را با برداشتهای ما را نمی‌پذیرند بدانند که مقاله را با چه برداشتهایی

۴ — منظور از ضربه در تولید سرمایه‌داری توسط رژیم ، نه از دیدگاه هیست که توده‌های هاستیل می‌کنند ؛ ضد امپریالیست و مترقی بودن رژیم ، بلکه دقیقاً از جهت معکوس و ارتجاعی آنست . خواست بازگشت به مناسبات ماقبل سرمایه‌داری .

۵ — پاسخ به این سئوالها مستلزم بررسی همه‌جانبه‌ی علمی است .

دنبال کنند .

تثبیت : این حالت را به رژیم اطلاق می‌کنیم که از درجه‌ی قابل توجهی از ثبات ، یکدستی و همگونی نسبی در زمینه‌های مختلف اجتماعی ، اقتصادی ، فرهنگی و ایدئولوژیک برخوردار باشد . مشکلات مختلفش را حل کرده و یا چشم انداز حل آنرا در پیش داشته باشد (روشن است که بسیاری از مشکلات رژیمهای سرمایه‌داری ذاتی نظام است و در سخن از حل آنها منظور حل نسبی و یا تخفیف آنهاست) ، دارای نهادها و ارگانهای مشخص اجرائی ، مقننه و قضائیه باشد و کلاجا افتاده و بری از تنشهایی باشد که بلافاصله و یا خیلی سریع تمامی موجودیت آنرا به خطر اندازد . بطور کلی در این دسته از کشورها ، به فرض ثابت ماندن عوامل مختلف ، تغییر رژیم در آینده‌ی نسبتا نزدیک متصور نیست . مثال : رژیمهای کشورهای غربی پس از جنگ ، رژیم شوروی و اکثر رژیمهای از نوع آن ، برخی از کشورهای بیرامونی مثل برزیل ، هند ، الجزیره و غیره .

عدم تثبیت : حالتی است که رژیم مورد بحث دچار مشکلاتی در زمینه‌های فوق باشد ، بخشی یا حتی تمامی شرایط فوق را برآورده نسازد ، ولی امکان و چشم انداز حصول این شرایط بدون تغییر اساسی در رژیم در مقابل آن موجود باشد . مثال : رژیمهای برخی از کشورهای موزامبیک و غیره . هم تثبیت و هم عدم تثبیت در ارتباط با رژیمهای سیاسی مقولاتی نسبی اند . یک رژیم " تثبیت نشده " به هزار و یک دلیل داخلی و بین المللی می‌تواند دوره‌ی عدم تثبیت و یا دوره‌ی متناوب آنرا پشت سرگذارد . و یا یک رژیم " تثبیت شده " باز به همان دلایل ممکنست سرنگون شود .

تثبیت ناپذیر و ضد تثبیت : از آنجائی که نتیجه‌ی هر دو یکی است ، آنها را یک جا آورده‌ایم . اولی شامل رژیمی است که در خود امکان تثبیت ندارد ، و دومی را به رژیمهای اطلاق می‌کنیم که علاوه بر ناتوانی از حل مشکلات و بحرانها فعالانه و بطور سیستماتیک به اقدامات بحران زا و مشکل آفرین دست می‌یازد و باین خاطر امکان تثبیت ندارد و محکوم به سرنگونی است .

بهر رو ، این توصیف رژیمی است که از طرفی تثبیت نشده است (" عدم تثبیت ") ، و از طرف دیگر امکان و چشم انداز تثبیت بدون تغییر اساسی در خود رژیم در مقابل آن وجود ندارد . علت این ، ماهوی بودن عدم تثبیت در مجموعه‌ی رژیم (تضاد اجزای تشکیل دهنده‌ی آن) بحران زائی روابط و مناسبات و برنامه‌ها و اعتقادات آن ، و عملکرد رژیم بر مبنای آنهاست . برای رژیم ضد تثبیت فقط یک مثال رژیم ولایت فقیه کنونی را آنهم در این مقطع مشخص تاریخی - جهانی شدن سرمایه داری - در نظر داریم .

رژیم ولایت فقیه : میگوئیم ولایت فقیه و نه رژیم جمهوری اسلامی برای اینکه تمایزی قائل شویم بین این رژیم که خواهان استقرار مناسبات روئنائی صدر اسلام در ایران (و جهان) است و سایر رژیمهای جمهوری اسلامی کنونی که اسلامشان را در مجموع با واقعیات امروز سرمایه

داری تطبیق داده اند. • ما این خواست رژیم ولایت فقیه و تلاش برای تحقق آنرا که در تضاد با واقعیات سرمایه داری کمونی ایران است یکی از اساسی ترین علل ضد تثبیت بودن رژیم می دانیم. • این توضیح برای جلوگیری از خلط مبحث درباره‌ی رژیمهای مثل پاکستان و عربستان و غیره نیز مفید است. البته در مواردی، چه در این مقاله و چه خارج از آن، کسه رژیم حاکم را رژیم جمهوری اسلامی می نامیم، منظور "جمهوری اسلامی" بعنوان اسم خاص رژیم است، و نه تغییر در مفهوم مورد بحث.

روینا و زیربنا

گفتیم که رژیم ولایت فقیه طالب روینای صدر اسلامی و بعبارت دیگر ماقبل سرمایه داریست و تلاش برای تحقق آن موجب تضاد با زیربنای اقتصاد سرمایه داریست. • می گوئیم روینای ماقبل سرمایه داری، چون اسلام و به تبع آن رژیم ولایت فقیه در اساس مخالفتی با ریشه های مناسبات اقتصادی سرمایه داری ندارد. • مناسبات پولی، تجارت و تولید کالایی ساده در صدر اسلام وجود داشته اند و مارکس هم در جلد ۳ سرمایه، درباره مناسبات موجود در جوامع ماقبل سرمایه داری که دارای پیش شرط ایجاد و توسعه ی سرمایه داری بوده اند به وجود سرمایه ی ربائی و سرمایه ی تجاری اشاره می کند. (۶). • گرچه وجود آنها بمعنای وجود سرمایه داری (طبقه ی سرمایه دار + مناسبات تولیدی + مناسبات اجتماعی متناسب با آن) نیست، ولی اینها عناصری از سرمایه اند در آن جوامع که با استناد به آنها می توان روابط اقتصادی اسلام و سازگاری آنرا با سرمایه داری توضیح داد. • هر چند لازم به توضیح است کسه مناسبات مذکور در کنار شیوه ی تولید مسلط گذار به فئودالیسم (و یا شیوه ی تولید آسیائی) وجود داشته اند.

لیکن تا آنجا که به روینا مربوط می شود، از نقطه نظر مارکسیسم به آن چیزی اطلاق می شود که مجازاً روی پایه ی اقتصادی جامعه قرار میگیرد (۷). • این روینا مجموعه ایست از مفاهیم و ایده های اجتماعی (سیاسی، فلسفی، فرهنگی، مذهبی) نهاد های سیاسی و حقوقی (ادارات دولتی، مجلس، دادگاه ها، ارتش و پلیس) و در یک کلام دولت) در ارتباط با یک فرمایشون اجتماعی معین.

بحث درباره‌ی روینا و زیربنا و ارتباط آنها با یکدیگر، تا شیر گذاری آنها بر هم از مسائلی است که همواره مورد جدل کمونیستها بوده است. ما هم در گذشته حتی القدر و به این مسئله پرداخته ایم. تا کیدات تراوان مارکس و انگلس بر اهمیت تعیین کننده ی اقتصاد و زیربنا، از همان دوران ماضی آنها بیعد همواره سبب برداشتهای انحرافی ماتریالیستهای مکانیکی شده است، با جائیکه انگلس در موارد متعدد سعی در توضیح و تدقیق بحث روینا و زیربنا می کند. • چند نامی از به افراد مختلف در این زمینه حائز اهمیت اساسی اند. • از جمله اند

۶ - در اسلام و سرمایه داری، مارکسیم رودنسون بحث مشروحی در زمینه ی وجود "بخش سرمایه داران" در این جوامع ماقبل سرمایه داری ارائه می دهد.

۷ - مقدمه بر اداء سهم در نقد اقتصاد سیاسی، مارکس.

نامه های او به جوزف بلوک ، ۲۲ - ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۰ به کتراد اشمیت ۵ اوت ۱۸۹۰ و ۲۷ اکتبر همان سال ، به فرانس مپرینگ در ۱۴ ژوئیه ۱۸۹۳ و به بورجیوس در ۲۵ ژانویه ۱۸۹۴ در نامه به بلوک وی می نویسد :

مارکس و من بخشا بخاطر اینکه جوانان گاهی اوقات تا کید بیش از اندازه بر جنبه ی اقتصادی می گذارند ، مقصریم . ما می باید در مقابل مخالفانسی که این اصل اساسی را انکار می کردند ، بر آن تاکید می ورزیدیم

و سپس :

طبق درک ماتریالیستی تاریخ ، عنصر نهایتاً تعیین کننده در تاریخ ، تولید و باز تولید زندگی واقعی است . نه من و نه مارکس چیزی بیش از این بیگان نکرده ایم . بنابراین اگر کسی این را تغییر دهد به اینکه عنصر اقتصادی تنها عنصر تعیین کننده است ، آن عبارت را به یک عبارت بی معنی انتزاعی و بی مفهوم تبدیل کرده است . (تاکید ها از انگلس) .

در این نامه های مختلف انگلس مرتباً به عمل متقابل روبنا و اقتصاد بر یکدیگر می پردازد . و به مخاطبین در مورد روشن کردن جوانب مختلف بحث تذکر می دهد . در نامه به اشمیت به تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۸۹۰ ، او چنین می نویسد :

عکس العمل قدرت دولتی در مورد توسعه ی اقتصادی بر سه نوع می تواند باشد : میتواند در همان جهت عمل کند ، که در این صورت توسعه سریعتر خواهد بود ، می تواند با جهت توسعه مخالفت کند ، که بهر حال این روزها در میان هر ملت بزرگی ، در درازمدت ، ضربه ی نابود کننده ای خواهد زد ، یا اینکه میتواند از توسعه اقتصادی در جهات خاصی جلوگیری کند و جهات دیگری را تجویز کند . این مورد آخر به یکی از دو مورد قبل تقلیل می یابد . ولی واضح است که در موارد دوم و سوم قدرت سیاسی می تواند صدمه شدیدی به توسعه ی اقتصادی وارد کند و موجب هرز رفتن مصالح و نیرو گردد و اما آن قلمروهای ایدئولوژی که بیشتر معنوی اند ، مثل دین ، فلسفه و غیره ، دارای انبانی ماقبل تاریخی اند که وجودشان در آنچه امروز باید مزخرفات نامید یافت شده و دوره ی تاریخی ، آنها را پشت سر گذاشته است . این مفاهیم دروغین مختلف از طبیعت ، وجود انسان ، روح ، نیروهای جادویی و غیره در اغلب موارد دارای پایه ای از عنصر منفی اقتصادیند . مفاهیم کاذب طبیعت ، سطح پائین توسعه ی اقتصادی در دوره ی ماقبل تاریخی را تکمیل و بخشا تنظیم می کنند و حتی آنها ، موجب می شوند . و گرچه ضرورت اقتصادی نیروی اصلی محرکه ی آگاهی روز افزون از طبیعت است ، و این اکنون پیش از پیش صحیح است ، ولی سعی در یافتن علل اقتصادی برای تمام این مزخرفات بدوی قطعاً کاری فضل فروشانه و عالم نمایانه است

در نامه به مپرینگ ، به تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۸۹۳ می نویسد :

آنها که درك عام غير د يالكتيكي از علت و معلول به عنوان قطبهاي كاملا مخالف دارند، و كلا تاثير متقابل را ناپديد مي گيرند، تقريبا به عمد فراموش مي كنند که به محض اينکه يك عنصر تاريخي بوسيله يك عنصر ديگر - در نهايت اقتصادي - بوجود مي آيد واکنش نشان مي دهد و مي تواند بر محيط و حتی بر علل بوجود آورنده اش تاثير بگذارد. (۸)

پيش از اين نقل اين عبارات را ادامه نمي دهيم. غرض از همين مقدار نيز اين است که به اهميت مسئله ي روينا و تاثير آن بر زير بناي اقتصادي از زبان انگلس هم اشاره کنيم. اين امر به اين خاطر ضروريست، و ضرورت بحث مفصل تر آن هنوز باقيست، که در گذشته جنبش چپ ما و سازمانهاي مختلف آن که مرتبا و عمدتا با تکیه بر آرشيو نقل قول از کلاسيکها به فعاليت انتشاراتي خود ادامه مي دهند هيچگاه به اين مسئله ي اساسي توجه نکرده اند. حاصل کار، عملکردی مشابه "جواناني" است که انگلس به آنها اشاره مي کند. سعی همگانی همواره بر اين بوده است که بطور مکانیکی و اتوماتیک هر حرکت و هر اقدام کوچکی به "زير بناي اقتصادي" نسبت داده شود و از آنجا جهت گيري طبقاتي اين يا آن جناح از حاکميت اين يا آن فرد... تعيين شود. متأسفانه اين گرايش فکري، مانع راه کوشش همگانی چپ برای تحليل مستقل از مسائل مختلف بوده است.

رابطه ي روينا و زير بنا نه يك رابطه ي مکانیکی و تك خطی تبعیت روينا از زير بنا، بلکه يك رابطه ي د يالكتيكي است که در آن روينا هم بر زير بنا تاثير مي گذارد در عين حال که خود از آن زائیده و ايجاد مي شود. پديده ي استالينيسم در شوروي پس از انقلاب را نمي توان صرفا با تکیه بر مسائل اقتصادي و توليدي توضيح داد. بررسي مجموعه اي از عوامل ايدئولوژیک، فلسفي، سياسي و فرهنگي علاوه بر اقتصادي در تحليل آن ضروريست. کم بها دادن به مسئله ي فرهنگ و تکیه صرف بر صنعتی کردن و اشتراکی کردن کشاورزي از ايرادات عمده ي شوروي آن دورانست. روينا مي تواند بر زير بنا تاثير گذارد، و مي تواند تاثيرات تخریبی اي هم بر آن داشته باشد ولی عنصر اقتصادي نهايتا حرف آخر را خواهد زد. ليکن هر نظام توليدي داراي زير بناي اقتصادي خاص خود و رويناي متناسب با آن و نشأت گرفته از آنست. اين تناسب و هماهنگي بين روينا و زير بنا برای باز توليد اجتماعي، که شامل باز توليد اقتصادي هم هست، كاملا ضروريست. تصميمات سياسي دولت، قانونگذاري، مناسبات حقوقی وغيره (يعنی روينا) همه بر جهت گيري اقتصاد و باز توليد اقتصادي تاثير مي گذارند و بنا بر اين برای تضمين سير عادي اين باز توليد بايد با آن سازگار باشند. در غير اين صورت در باز توليد روابط اجتماعي و اقتصادي اختلالاتی ايجاد مي شود و تا زمانیکه اين سازگاري و تناسب بوجود نيايد آن اختلالات هم به شدت و حدتي متناسب با درجه ي اين ناسازگاري وجود خواهند داشت. بنا بر اين در يك جامعه ي سرمايه داري مثل ايران امروز هم ناسازگاري و هم ناهمخوانی بين رويناي ماقبل سرمايه داري مطلوب رژيم ولايت فقيه و زير

۸ ساين نامه ها همه از نامه هاي انگلس در جلد ۳ منتخبات مارکس و انگلس به انگليسی چاپ بررگس نقل شده اند. نامه به بلوک چند سال قبل توسط رفقاي ما ترجمه و در مجله ي عصر عمل (چاپ، خارج) منتشر شد. برای ساين نامه ها نگاه کنيد به "مکاتبات مارکس و انگلس در بشاره ي ماترياليسم تاريخي" از انتشارات سازمان در سال ۱۳۵۸

بنای اقتصاد سرمایه‌داری موجب "اختلال" می‌گردد و تا زمانیکه تحقق رونمای مذکور توسط رژیم دنبال شود این "اختلال" هم باقی خواهد بود: رژیم ولایت فقیه هیچگاه تثبیت نخواهد شد. ولی اگر رژیم دست از تلاش برای تحقق این خواست خود بردارد، دیگر نه رژیم ولایت فقیه بلکه یک رژیم جمهوری اسلامی به مفهوم عام خواهد بود. به این مسئله باز خواهیم گشت.

رونمای ماقبل سرمایه‌داری

در ابتدا گفتیم که اسلام، و به تبع آن رژیم ولایت فقیه و تمام "جناح‌های" آن در اساس

اسلام و به تبع آن رژیم ولایت فقیه و تمام "جناح‌های" آن در اساس با اقتصاد سرمایه‌داری مخالفتی ندارند. مسئله تجارت سود، مالکیت و غیره بیش از آن مورد تأکید قرآن و سایر کتب اسلامی قرار گرفته که کسی بخواهد وجود آنها را انکار کند.

با اقتصاد سرمایه‌داری مخالفتی ندارند. مسئله تجارت، سود، مالکیت و غیره بیش از آن مورد تأکید قرآن و سایر کتب اسلامی قرار گرفته که کسی بخواهد وجود آنها را انکار کند. مالکیت خصوصی یکی از مقدمات مورد تأیید اسلام است. حتی ربا که این چنین مورد لعن و نفرین و تحریم قرآن است به بیان حمیدالله در کتاب "راه‌حلهای اسلامی برای مسائل اقتصادی" فقط در دوران خلافت عمر (۱۱ سال) منع شده بوده است. و تازه اینهم با توجه به تقدیس عمر در کتب اهل سنت مورد شک است (۹).

ما در اینجا بیش از این به بحث در این باره نمی‌پردازیم و خوانندگان را برای بحث مفصل به کتاب اسلام و سرمایه‌داری از ماکسیم رودنسون، مارکسیست فرانسوی رجوع می‌دهیم. برای این مینا، جار و جنجالهای بخشهایی از رژیم را بر "علیه" سرمایه‌داری بایستد در محدودهای ترس‌خنده بورژوازی از نابودی و خارج شدن از دور رقابت دید و نه مخالفت با مناسبات سرمایه‌داری و نه حتی مخالفت با سرمایه بزرگ. اینهم خوبست به شرطیکه متعلق به دیگری نباشد!

آنچه منتهی در اینجا مورد بحث است رونمای مطلوب رژیم ولایت فقیه است. این رونمای کدامست و چرا ماقبل سرمایه‌داریست؟ در اینجا حداقل امکان به این مسئله می‌پردازیم. ولی روشن است که توضیح و بحث کامل در این زمینه نیازمند یک مطالعه تطبیقی آثار خمینی و مطهری و باقر صدر... و آثار نویسندگان عصر روشنگری، آثار مربوط به انقلابهای انگلیس، فرانسه و حتی مشروطیت و صدها اثر دیگر است؛ فعلا به اختصار به آن اشاره می‌کنیم.

همی اندرسن در توضیح آثار عصر روشنگری در باره‌ی ویژگی‌های جوامع آسیائی که زمینه‌ی فکری مارکس و انگلس را در برخورد به جوامع آسیائی تشکیل می‌دهد، می‌نویسد:

این مجموعه ((ی ویژگیها)) را می‌توان تقریباً به شکل زیر خلاصه کرد:

مالکیت دولتی بر زمین : (در آثار) هگل ، برنیه ، منتسکیو ، جونز
 جایگزینی قانون توسط مذهب : منتسکیو
 فقدان قید و بندهای قضائی : بودن ، برنیه ، منتسکیو
 فقدان اشرافیت موروثی : ماکیاولی ، بیکن ، منتسکیو
 برابری برده و اراجتماعی : منتسکیو ، هگل
 پراکندگی و انزوای جوامع روستائی : هگل
 تفوق کشاورزی بر صنعت : اسمیت
 شبکه های آبیاری عمومی : اسمیت ، میل
 شرائط اقلیمی گرم و سوزان : منتسکیو ، میل
 سکون تاریخی : منتسکیو ، هگل ، جونز ، میل
 (حاصل) = د سپوتیزم (استبداد) شرقی (ص ۴۷۲) (۱۰)

و در بحث راجع به زمین ، که انحصار آن پس از فتوحات اسلام در اختیار نظامهای سیاسی اسلامی بود می نویسد :

اجرای عملی (این انحصار) بسیار ناقص و گل و گشاد بود چون
 هیچ دستگاه سیاسی زمان قادر به استقرار کامل و مؤثر کنترل دولتی بر املاک
 کشاورزی نبود
 بنابراین وجه مشخصه ی قانون اسلامی در رابطه با مالکیت زمین همانطور که
 اکثرا اشاره شد " هج و مرج " و " ناپایداری " ویژه بوده است . این
 آشفتگی با ویژگی مذهبی قضای اسلامی تشدید می شد . قانون مقدس یا
 شریعت (فقه) که در قرن دوم پس از هجرت توسعه یافت و رسماً توسط
 عباسیان پذیرفته شد ، در برگیرنده ی " مجموعه ای همه جانبه ای از وظایف
 مذهبی ، کلیت فرمانهای الله است که تمام جوانب زندگی هر مسلمان را تنظیم
 می کنند " (به نقل از ج. شاخ . مقدمه بر حقوق اسلامی ، آکسفورد - زیر
 نویس ب . الف) . و درست به همین دلیل ، تفسیر آن مورد اختلاف مذهبی
 مکاتب رقیب بود فرای ادعای فائی حکمران بر تمامیت زمین ، نوعاً یک
 بلا تکلیفی شدید حقوقی در باره ی زمین حاکم بود (همانجا ص ۸ - ۴۹۷) .

به نقل از جونز در کتاب رساله های در باره ی توزیع ثروت و منابع مالیات (لندن ، ۱۸۳۱) در
 باره ی ایران :

در میان حکومتهای استبدادی شرق ، حکومت ایران شاید از همه آژمند تر
 و بی اصولترین آنها باشد ، با وجود این اراضی مخصوص این کشور تخمیناً
 با ارزشی در نظام کلی آسیائی اجاره ی رعیت ایجاد کرده (چون) آنکسی

۱۰ - به نقل از شیوه ی تولید آسیائی از کتاب تیار حکومتهای مطلقه نوشته ی پری اندرسون
 مارکسیست انگلیسی و ویر استار مجله نیولفت ریویو . فصلی از این کتاب تحت عنوان دارالسلام
 توسط انتشارات پویش به فارسی منتشر شده ، و در مقدمه ی آن وعده ی انتشار فصل شیوه ی تولید
 آسیائی هم داده شده است . ولی از انتشار یا عدم انتشار آن اطلاعی نداریم .

که آب را به سطح زمین یعنی جائیکه قبلاً وجود نداشته برساند ، تضمین مالکیت موروثی بر زمین را که آباد کرده از جانب حاکم دریافت خواهد کرد . (همانجا ص ۴۷۱) .

در باره‌ی وضعییت تجار پس از توضیح اینکه قسطنطنیه باصفهان و دهلی بزرگترین شهرها در دوران امپراطوریهای اسلامی بودند :

عظمت یا وفور اقتصادی این شهرهای اسلامی با هیچ خود مختاری شهری یا نظم مدنی همراه نبود . شهرها فاقد هویت حقوقی سیاسی و تجارشان دارای قدرت اجتماعی جمعی ناچیزی بودند . از منشورهای مدنی خبری نبود ، و زندگی شهری در همه جا تحت سیطره‌ی اراده‌ی کم و بیش متغیر شاهزادگان و امیران بود . ممکن بود عناصری از تجار به بالاترین مقامات سیاسی بصورت مشاورین سلسله‌های سلطنتی برسند ، ولی موفقیت شخصی آنها متناوباً در معرض تحریک و خطر قرار داشت ، در عین اینکه حکام نظامی همواره می‌توانستند ثروت منازل ایشان را مصادره کنند . (همانجا ص ۴ - ۵۰۳) .

در باره‌ی روحانیت و پاسداران :

علما آن گروه نهادی را تشکیل می‌دهند که عملکردشان وحدت ظاهری معینی در شهرها ایجاد می‌کرد . ترکیب پیوسته‌ی نقشهای روحانی و دنیوی ایشان و تعصب پر سر و صدای مذهبی ایشان تا حدی مردم تحت حکومت شاهزاده و سپاهیان را به هم نزدیک و متصل می‌کرد . این سپاهیان بودند که نهایتاً بر سرنوشته شهرها مسلط بودند . (همانجا ص ۵ - ۵۰۴) .

با برخی تغییرات جزئی در نقل قولهای فوق ، هر خواننده‌ای گمان می‌برد در باره‌ی ایسرا ن امروز تحت حکومت رژیم ولایت فقیه سخن رفته است ؛ فقدان قید و بندهای قضائی ، جایگزینی قانون توسط مذهب ، تفوق کشاورزی بر صنعت ، هرج و مرج ، بلا تکلیفی و بلبشو در باره‌ی مالکیت بر زمین ، تفسیرهای متفاوت از فقه اسلامی و اختلاف این تفسیرها ، وضعیت نامطمئن زندگی شهری و "تجار" وضعیت "علما" و "سپاهیان" ، همه و همه گویای اوضاع کنونی جامعه ماست . توضیح می‌دهیم .

از همان اوان به حاکمیت رسیدن رژیم ولایت فقیه و تشکیل دادگاه‌های باصطلاح انقلاب روند بریاد رفتن ته مانده‌ی "قید و بندهای قضائی" شروع شد . دادگاه‌های اختصاصی متعدد ، در کنار دادگستری که نقشی فرعی پیدا کرد ، ایجاد شد ؛ دادگاه‌های انقلاب ، دادگاه امور صنفی ، دادگاه‌های اداری (لایحه بازسازی نیروی انسانی) ، دادگاه‌های ویژه‌ی روحانیت در قم ، دادگاه مبارزه با منکرات ، دادگاه انقلاب ارتش ، دادگاه مدنی خاص ، دادگاه مبارزه با مواد مخدر و غیره . تازه هر یک از این دادگاه‌ها ، و حتی شعبات آنها ، در شهرستان‌ها هم بنا به میل "قاضی" مربوطه عمل می‌کنند و حتی برای یک اتهام در مناطق مختلف مجازاتهای متفاوت در نظر می‌گیرند و اجرا می‌کنند . در جایی برای "زن" ،

شلاق میزنند، در جای دیگر زندانی می‌کنند و در جای دیگر اعدام. در جایی برای دزدی یک مجازات اجرا می‌شود و در جایی دیگر مجازات دیگر. کار به اینجا هم ختم نشد. بسیاری تکمیل داستان کلیه مقامات عالی قضائی را هم آخوند‌ها قبضه کردند و حتی برای تضمین بازتولید دستگاه قضائی بر مبنای "بی قید و بندی" در اوایل دی ماه ۱۳۶۰ رژیم مصادره واحدهای به مجلس ارائه کرد که از جمله در بند ۵ آن شرایط قاضی شدن را به این شرح عنوان می‌کند:

دارا بودن اجتهاد به تشخیص شورای عالی قضائی یا اجازه‌ی قضا از جانب شورای عالی قضائی یا هیئت منتخب شورای مزبور مرکب از سه نفر مجتهد عادل.

و تبصره‌ی ماده واحده می‌گوید:

شرایطی که در این قانون برای قاضی ذکر شده در مورد قضات شاغل نیز باید رعایت شود و رسیدگی بر این قسمت با شورای عالی قضائی است. شورای عالی قضائی می‌تواند کسانی را که بر اساس این رسیدگی واجد شرایط نباشند، بازنشسته کند و یا بکار غیرقضائی بگمارد و گرنه سابقه‌ی خدمت آنها با خرید می‌شود. شورای عالی قضائی ۵ نفره مرکب از چه کسانیست؟ رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، به انتصاب ولی فقیه (خمینی)، و بقیه از میان قضات و به رأی ایشان انتخاب می‌شوند. در انتخابات دوره‌ی آخر این شورا (یعنی تا قبل از استعفای جوادی آملی و مومن که هم‌راه مقتدائی، صانعی و موسوی اردبیلی (آخوند) شورا را تشکیل می‌دادند) اکثر قضات در اعتراض به وضعیت دادگستری و وضعیت قضاوت شرکت نکردند. در کنار این اوضاع رقابت و باند بازی شدید بین طرفداران ادغام و اسلامی کردن دادگستری هم وجود دارد. در این کشمکش‌ها کفه‌ی ترازو گاهی به نفع اینطرف و گاهی به نفع آنطرف، بسته به جدیدترین پیام و یا اظهار نظر خمینی و یا اینکه کدام بانس در مجلس دست بالا داشته باشد، سنگینی می‌کند. رژیم ولایت فقیه فعلا موفق به برقراری هرج و مرج کامل در دستگاه قضائی شده است.

در کنار و همراه با این، مسئله‌ی جایگزینی مذهب بجای قانون است. زنان قاضی از همان فردای انقلاب از شغل قضاوت محروم شدند و کارآموزان قضائی زن از استخدام محروم شدند. قوانین عرفی کم‌کم از صحنه‌ی حقوقی کنار گذاشته شد و تمام تلاشها در این جهت هدایت شد که قوانین شرعی دوران بربریت مثل قصاص و حدود و دیات را جایگزین آئین دادرسی کیفری و قانون مجازات عمومی کنند. این قوانین تصویب هم شده است (البته برای جلوگیری از علنی شدن بحث‌ها و تفسیرهای گوناگون، مجلس کمیسیون قضائی را مجاز به تصویب آن به مدت ۵ سال کرد).

این قوانین از لحاظ وحشیگری و تساوت در نوع خود منحصر بفردند. مترجم و توضیح دهنده‌ی رساله‌ی نوین خمینی می‌نویسد:

اسلام برخلاف قوانین کیفری امروزی تنها در چند مورد برای برخی

از مجرمین زندان مقرر نداشته ۰۰۰ (۱۱) ۰ (تا کیستند از ماست)
 و پس از ذکر ۷ مورد سطحی ادامه می‌دهد :

- شاید به علل زیر اسلام در کمتر موردی زندان را کیفر قرار داده است :
- ۱- زندان معمولاً جای مناسبی برای بیکاران و افراد مطرود جامعه است .
 - ۲- اداره‌ی زندانها و خرجهای فراوان آن تحمیلی است بر بیت‌المال .
 - ۳- زندان محل گرد آمدن انواع جنایتکاران و فرا گرفتن انواع راه های جرم و تجربه های مجرمین از یکدیگر است .
 - ۴- محل کسب وجهه برای زندانیان سیاسی .
 - ۵- سرگردانی برای خانواده های زندانی .

یا للعجب ، چه منطق دندان شکنی . این زندانیان سیاسی چقدر جاه طلبند که علاوه بر اینکـه بخاطر عقیده شان بزندان می‌افتند وجهه هم کسب می‌کنند ! پس برای اینکه خرجی بر بیت‌المال تحمیل نشود ، برای اینکه " بیکاران " در زندان جمع نشوند ، برای اینکه خانواده های زندانیان سرگردان نشوند ، و بالاخره برای اینکه زندانیان سیاسی وجهه کسب نکنند راه حل رژیم ولایت فقیه چیست ؟ همچون سایر مسائل رژیم ، زندان را از دیدگاهی واپس گرایانه نفی می‌کنند . هدف علیرغم تمام شعارها و ادعاها نه آموزش انسان و از بین بردن ریشه های اجتماعــــی دزدی و جنایت ، نه آزادی عقیده (وبالطبع نفی وجود زندانی سیاسی) ، بلکه نابــــودی فیزیکی هر جنبد ه ایست که از نظر رژیم ولایت فقیه " کج " می‌رود . در جائیکه پیشرفت بشریست و مبارزات اجتماعی منجر به الغا مجازات اعدام در بسیاری از کشورها شده ، در مقابل نفــــی زندان ، اسلام ، رساله نوین خمینی و به تبع آنها قانون حدود و قصاص (از ماده ۱ تا ۱۹۵ ، در روزنامه جمهوری اسلامی ۲۹ شهریور ۱۳۶۱ ، و از ماده ۱۹۶ تا ۲۱۸ در روزنامه جمهوری اسلامی اول اسفند ۱۳۶۱) وحشیانه ترین راه حلها ، و از جمله تعزیر ، قطع عضو ، سنگسار کردن ، اعدام و غیره را برای هر آنچه که مغزهای علیل رهبران رژیم می‌توانند و مایلند تصـــــور کنند (" زنا ، همجنس‌گرایی ، دزدی و دزدی ، و زن - واسطه ، آمیزش با مرده ، آمیزش با حیوانات ، خود ارضائی ، نسبت ناروا (بی عفتی) ، شرابخواری ، سرقت و دزدی ، حمله مسلحانه ، ارتداد ، قتل " - همانجا) تجویز می‌کنند .

اما در عین سادیستی بودن ، قانون قصاص بر خلاف عنوان قانون بر آن که در عصر سرمایه داری تمامی شهروندان را مساوی و برابر می‌داند ، به هیچ وجه دارای چنین ویژگی نیست . تکلیف کفار ، و مرتدین که روشن است . نه کسی بخاطر کشتن آنها قصاص می‌شود و نه خونبھائی برای آنها پرداخت می‌شود . زنان که اساساً حق دادن شهادت ندارند و فقط " گواهی د و مرد عادل " پذیرفته است ، و علاوه بر آن دیه‌ای که برای " زن مسلمان " پرداخت می‌شود نصف دیه مرد خواهد بود . (رساله نوین ، صفحه ۲۸۱) که البته این با سایر اقدامات رژیم در بازگرداندن حرکت تاریخ به عقب در مورد زنان ، مثل نیمه وقت کردن کار زنان که قدمیست

۱۱- رساله‌ی نوین خمینی ، جلد ۴ ، مسائل سیاسی و حقوقی . برای نقد مشروح بخشهای قصاص و حدود و دیات و غیره کتاب تحریر الوسیله که رساله‌ی نوین ترجمه بخشهای از آنست ، نگاه کنید به " رهائی ویژه مبارزه‌ی توده‌ای " تابستان ۶۰ .

در راه خراج کردن ایشان از روند تولید و زندگی اجتماعی، متناسب است. نه تنها زنان که به مردان غیر مسلمان هم دیگر گونه نگریسته می شود، و در بین خود مردان مسلمان هم بر اساس موقعیت اجتماعی تبعیض وجود دارد. رساله نوین می گوید:

شرایط قصاص

- (۱) تساوی از نظر حریت و رقیت، و بنا بر این حر در برابر حر قصاص می شود.
- (۲) تساوی از نظر دین بنا بر این مسلمان بخاطر کافر قصاص نمی شود مگر اینکه مسلمانی عادت به کشتن کفار داشته باشد (قطعا منظور از اینگونه مسلمانان محمد و علی نیست).
- (۳) قاتل پدر مقتول نباشد و همچنین جد (ظاهرا) (رساله نویسن جلد ۴، صفحه ۲۷۴).

بزیان ساده تر یعنی اینکه اولاً در اسلام بطور عام و همچنین در اسلام خمینی مسئله ی وجوب حریت (آزادی) و رقیت (بندگی و بردگی) بر خلاف ادعای امری پذیرفته شده است. ثانیاً یک حر (فرد آزاد) می تواند "بند" را بکشد و قصاص نشود، ثالثاً پدر یا جد مجازند بچه های خود را به قتل برسانند. و رابعاً مسلمان بخاطر کفار قصاص نمی شود. و برای اینکه احیاناً اشتباه نشود و مسلمانی در صورت به قتل رساندن فردی از بیروان مذاهب دیگر قصاص نشود، قانون قصاص حتی المقدور و به زبان آخوندی تصریح می کند:

هرگاه مسلمانی کشته شود، قاتل قصاص می شود. (ماده ۵ تأکید از ماست).

یعنی قتل غیر مسلمانان موجب قصاص نیست مگر از روی عادت باشد!!

حال اگر وارث مقتول مسلمان قاتل را ببخشد و بخواهند از او دیه دریافت کنند، چه می شود؟ برای قتل عمدی:

جنایتکار مخیر به پرداخت یکی از ۶ چیز است:

۱ - ۱۰۰ شتر داخل در ۶ سال

۲ - ۲۰۰ گاو

۳ - ۱۰۰۰ گوسفند

۴ - ۲۰۰ دست لباس

۵ - ۱۰۰۰ دینار مسکوک (۳/۵ کیلو + ۲۹ گرم طلای خاص)

۶ - ۱۰۰۰۰ درهم مسکوک (هر درهم - ۳/۱۲ گرم) (نقره)

تبصره ۲ - چنانکه کسی در ماه های حرام یعنی رجب، ذی قعدة، و ذیحجه، و محرم و یا در حرم مکه می معاصمه مرتکب قتل شود گذشته از دیه، $\frac{1}{3}$ هر یک از اجناس مذکور بر جریمه اش افزوده می شود.

۳ - مقدار دیه ای که در جدول آمده مربوط به مرد مسلمان است اما دیه

زن مسلمان نصف این مقادارها خواهد بود، ۵۰ شتر یا ۵۰۰ دینار و

۴ - دیه نمی (یهودی و مسیحی و زرتشتی که در پناه اسلام بسر می برند)

۸۰۰ درهم است و دیه زنان آنان نصف دیه مردان آنهاست .
 ۵ - کسانی که اهل ذمه نیستند مانند کفار و کسانی که از ذمه اسلام خارج شده‌اند
 و نیز آنهایی که از دین خود مرتد گشته و بسوی اهل ذمه رفته ، دیه ندارند .
 (رساله نوین ، ج ۴ ص ۲۸۱ - ۲۸۰) .

همانطور که مشاهده می‌شود ، موقعیت پیروان مذاهب به رسمیت شناخته شده هم چندان قابل
 رشک نیست . حتی دیه ی ایشان ۸ درصد دیه ی مسلمانانست . و اما در شرایط امروزی
 که گا و گوسفند به کالاهائی گرانقیمت تبدیل شده و یک کیلو از گوشت آنها به یمن حکومت
 ولایت فقیه جزا اجناس لوکس بشمار می‌رود ، این قانون چگونه قابل اجزاست ؟ چه کسی قادر
 به پرداخت ۱۰۰۰ دینار طلاست و یا ۲۰۰ دست لباس ؟ در عمل قضات دادگستری حکم
 را بر کمترین مقدار یعنی ۱۰۰۰ درهم مسکوک (معادل ۲۱۰ هزار تومان) صادر می‌کنند ؛
 ثروتمندان مجازند در مقابل پرداخت این مبلغ هر که را بخواهند به قتل برسانند ، و فقرا
 هم قصاص خواهند شد ! (۱۲) .

می‌توان علی‌النهاییه به بررسی این قوانین قرون وسطائی ادامه داد و به آشفتگی‌ها
 و هرج و مرجی که اجرای آن در جامعه ایجاد می‌کند اشاره کرد . ولی این ما را از بحث
 اصلی منحرف می‌کند . از مسائلی از قبیل اینکه " هر بنائی را که اهل ذمه ایجاد می‌کنند
 نباید مرتفعتر از ساختمان مسلمانان مجاور باشد " (رساله نوین ، ج ۴ ، ص ۳۳۶) و اینکه
 " کالبد شکافی مرده مسلمان جایز نیست و اگر کسی کالبد شکافی کند ۰۰۰۰ دیه و خونبهای
 که برای مرده ذکر شد بپردازد " (ص ۲۱۰) ، می‌گذریم و به یک نمونه دیگر که دارای اهمیت
 حیاتی تری در جامعه امروزیست اشاره می‌کنیم :

مسئولیت پزشک

۰۰۰ چنانکه بیماری یا ولی بیمار به طبیب حاذق و متخصص در علم و تجربه
 اجازه‌ی معالجه داده باشد ، آیا در صورت تلف شدن ، طبیب ضامن است ؟
 بعضی گفته‌اند ضامن نیست ، ولی آنچه قویتر بنظر می‌رسد اینست که
 طبیب ضامن است و باید از مال خود خون بها بپردازد . (ص ۳۱۷ - تا کی د
 آخرازم است) .

آیا این قوانین (روئائی) در تطابق و سازگاری با واقعیات امروز جامعه‌ی سرمایه داریند ؟

۱۲ - البته برای جرائم خطائی (و نه عمدی) مسئولین پرداخت دیه و خونبها به ترتیب

- ۱ - فامیل نزدیک (بیمه خانوادگی)
 - ۲ - ضامن جریره (بیمه انفرادی)
 - ۳ - امام (بیمه اجتماعی) (رساله نوین ، ج ۴ ، صفحه ۲ - ۲۸۱)
- یعنی نهایتاً امام (" بیت المال ") باید در ظرف ۳ سال خون بهای مقتول را بپردازد . معنای
 عملی آن اینست که امروزه قضات سعی دارند متهمین فقیر را به صلح باشاکی هدایت کنند تا بیت
 المال متضرر نشود .

اگر بخواهیم منطق رژیم ولایت فقیه را در تنظیم قانون بکاربندیم، یعنی در واقع اگر قرار باشد قوانین مورد بحث اجرا شوند، که فعلاً بخشا هم اجرا می‌شوند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ پاسخ روشن است: اقلیت‌های مذهبی و "بندگان" هیچگونه تائید جانی نخواهند داشت، چه در مورد دومی می‌توان با پرداخت "۸۰۰ درهم" (یا ۴۰۰ درهم برای زنان) خون بها قال قضیه را کند، علم پزشکی از بخش مهمی از آموزش محروم خواهد شد چون کالبد شکافی ممنوع است، علیرغم نیاز جامعه و نیز جار و جنجال رژیم برای جلب پزشکان ایرانی از خارج، هیچ پزشکی از هراس پرداخت خون بها قادر به معالجه‌ی جدی بیماران نخواهد بود، و یا حتی رانندگی با اتومبیل دچار مشکلات جدی خواهد شد چون خمینی معتقد است اگر دو ماشین کوچک و بزرگ با هم تصادف کنند هر دو باید نیمی از خسارت سواری دیگر را بپردازند (رساله نوین)، و یا علیرغم اینکه عبور پیاده در بزرگراه ممنوع است، در صورت تصادف راننده باید خون بها بپردازد. به مسئله‌ی قتل غیر عمد و پرداخت دیه، و قتل خطائی و متضرر شدن "بیت‌المال" هم که پیشتر اشاره کردیم.

اینها و بسیاری بیش از اینها اختلالات جدی در زندگی روزمره‌ی اجتماعیند که از اجرای

قوانین مورد بحث ناشی خواهند شد. برخی از این قوانین اساساً قابل اجرا نیستند (مثل مسئله‌ی "اهل ذمه")، برخی از آنها هم قابل اجرا هستند ولی مؤید ماهیت بحران‌زا و ضد تثبیت رژیم ولایت فقیه هستند. یعنی اگر رژیم بر اجرای آنها اصرار ورزد بر مشکلات خواهد در راه تثبیت خواهد افزود. ولی اگر هم در مقابل فشار واقعیت‌های اجتماعی دست از اجرای آنها بردارد، در حقیقت از این بخش از روئینای مطلوب خود دست کشیده و عقب‌نشینی کرده است.

اگر در جوامع آسیائی کشاورزی بخاطر مسلط بودن شیوه‌ی تولید آسیائی بر صنعت تفوق داشت و این برتری گویای ویژگی یک دوران مشخص تاریخی بود، رژیم ولایت فقیه اکنون در جامعه‌ی سرمایه‌داری ایران، کشاورزی را جنبه‌ی محوری اقتصاد قرار می‌دهد. و بر این اساس برای آن بودجه تعیین می‌کند. این امر گرچه می‌تواند در شکل مطرح باشد، ولی با توجه به ورشکستگی بسیاری از صنایع و بی‌توجهی شدید رژیم به آنها نمایانگر سیاست خاصی نیست. هست که گوشه‌ی چشمی به گذشته‌های دور دارد.

درباره‌ی وضعیت زمین از پس از انقلاب به اینطرف چه می‌توان گفت؟ آیا کلماتی قویتر از "بلا تکلیفی" و "هرج و مرج" یافت می‌شوند؟ طرحها و لوایح متعددی که پس از انقلاب تهیه و تصویب شده‌اند، تقسیم ناقص زمین‌های روستائی توسط هیئت‌های ۷ نفره، تقسیم زمین‌های شهری توسط شهرداری، (بنیاد مسکن و سازمان مسکن شهری، بنسج، بندد، "تشخیص حرج" (با خروج از تنگنا و احکام ثانویه) خمینی از طرفی گویای اهمیت مسئله و فشار زحمتکشان روستائی است که مدام خواهان حل مسئله‌اند، از طرف دیگر در واقع امر رژیم ولایت فقیه با هر نوع اصلاحات ارضی ("اسلامی" و غیر اسلامی) بنا به ماهیت

طبقاتی (طرفداری از سرمایه) وزیر بنای فکری ماقبل سرمایه داری خود مخالفت . (ر . ک ، به تلگرامهای آیات عظام از جمله خمینی به شاه در سال ۴۱) از جانب دیگر خمینی هنوز می خواهد بعنوان سرپرست انفال (" اموالی است مخصوص مقام رهبری امام (ع) همچنانکه ————— برای ریاست الهی پیغمبر (ص) بود ") . (۱۳) . زمینهای بایر را به کسانی بدهد که آنها را " دایر و آباد کند و آنرا بصورت خانه ، باغ یا مزرعه و غیره در آورد (۱۴) . و یا مزارعه (" شرکت در تولید زراعی ") ، مساقات (" شرکت بوستان و آبیاری ") و غیره را برقرار سازد . (۱۵) فدا کردن احکام صریح قرآن در این باب و بابهای دیگر کار ساده ای نیست . جواب آیات عظام دیگر را چه کسی می دهد ؟ جواب مکاتب دیگر را چه ؟ حاصل : بلبشوی مطلق .

تاریخ اسلام و (بویژه تاریخ شیعه) از صدر آن تا کنون تاریخ انشقاق فرق مختلف وجدال های این فرق بر سر اثبات صحت تفسیر ویژه ی خود از قرآن و سنت و احادیث بوده است . تفسیرهایی که هر یک برجانبه و بعدی خاص تاکید می گذارند . این جدالها در زمان خود محمد هم بنوعی وجود داشت . و پس از مرگ وی شدت بیشتری یافت (۱۶) ، در مذهب تسنن ، بجز پاره ای متفرعات مانند وهابیت در عربستان سعودی ، عمدتاً چهار مکتب بزرگ (حنفی ، شافعی ، حنبلی ، و اشعری) وجود دارد که اکثریت قریب باتفاق مسلمانان جهان را شامل می شود . ولی حتی برای شمردن نام فرق مذهب شیعه و معرفی بسیار مختصر آنها به چندین صفحه نیاز است . بخشی از اقلیت ناچیز شیعه ، که عمدتاً در ایران و عراق و پاکستان بسر می برند ، مثل اسماعیلیه در پاکستان ، و علوی ها در سوریه ، و دروزی ها در لبنان و سوریه ————— حتی ۱۲ امامی هم نیستند . همین شیعیان هم هر روز به فرقه های بیشتری انشعاب می کنند و هر بار که مهدی جدیدی ظهور می کند و یا یکی از نائبین او موفق به جلب پشتیبانی بخشی از توده های شیعه می شود فی الواقع فرقه جدیدی ایجاد می شود . در طی ۱۴۰۰ سال گذشته بارها امام زمان و مهدی موعود در کشورهای مختلف ظهور کرده است . در ۱۵۰۰ سال اخیر هم در ایران ، د و نائب امام زمان که شهرت بیشتری از خود او پیدا کردند ظهور کرده اند . اولی آنها سید علی محمد الشیرازی یا باب ، و دومی سید روح الله الموسوی الخمینی است . ولی اگر پیروان باب پس از مرگ وی دچار تفرقه و تشتت می شوند ، پیروان خمینی در زمان حیات خود او پیروسی متمایز شدن حکومت اسلامی (تشیع) را به نمایش می گذارند : بنی صدر — یزدی — قطب زاده (یاران اولیه امام) ، آیات عظام شریعتمداری ، قمی و محلاتی و بنوعی گلپایگانی و خوئی ، حزب خلق مسلمان ، هواداران شریعتی ، بنی صدر (فرزند امام) ، بازرگان و نهضت آزادی ، مذهب بیون جبهه ملی ، جاما ، جنبش مسلمانان مبارز ، استاد علی تهرانی (شاگرد محبوب امام) ، آیت الله لاهوتی (از بنیان گذاران و اولین رئیس سپاه

- ۱۳ — همان کتاب ، جلد ۲ ، مسائل اقتصادی .
- ۱۴ — همان کتاب ، جلد ۲ ، مسائل اقتصادی .
- ۱۵ — همان کتاب ، جلد ۲ ، مسائل اقتصادی .

۱۶ — شروع جدال هایی که اساس مذاهب تشیع و تسنن را تشکیل می دهند از شب مرگ محمد و حتی پیش از دفن وی شروع شد : توطئه بر سر جانشینی وی که بالاخره به نفع ابوبکر تمام شد . برای توصیف این آغاز به کتاب محمد از ماکسیم رودنسون نگاه کنید .

پاسداران) ، ژنرالهای شاهنشاهی تازه مسلمان ، سرتیپ رحیمی و سرداران شهید اسلام در حادثه هواپیما ، سید احمد مدنی ، سازمان مجاهدین خلق ایران ، انجمن حجتیه ، امتی هاء طرفداران میثمی ، مجاهدین انقلاب اسلامی ۰۰۰۰ این لیستی است که به اینجا ختم نمی شود و با ادامه ی پروسه ی قهری تصفیه و امتیزه شدن ادامه خواهد یافت . قدر مسلم اینک گروه های نامبرده و بسیاری باند های دیگر تفسیرهای خود را از فقه اسلامی دارند و آنچه را مطابق میل می یابند تبلیغ می کنند ، و مطابق سنت تاریخ اسلام هر گروه که تفوق می یابد دست به تصفیه و تکفیر گروه های دیگر می زند و این تصادمات که در بسیاری از موارد بسیار هم خشونت آمیز است ، هر بار یکی از گروه ها را نابود می کند و یا از صحنه خارج می کند . باز هم به این تخصصات ، منتهی از زاویه ای دیگر باز خواهیم گشت . در اینجا هدف طرح اختلافات موجود بین گروه ها و گرایشات مختلف از جنبه نگرش به مذهب و اعتقادات مذهبی آنهاست که لزوماً قابل ترجمه ی خطی به انگیزه های اقتصادی (اکنومیسم) نیست .

و اما " امنیت تجار " و به عبارت امروزی تر امنیت سرمایه و از آنجا موقعیت رژیم در جهان امروز چگونه است ؟ رژیم اسلامی ، با توجه به ماهیت طبقاتی و ایدئولوژی (تقدس مالکیت - استثمار) ، علیرغم شعارهای دروغین و عوام فریبانه ی ضد امپریالیستی با کشورهای غربی احساس خویشاوندی می کند . رژیم ولایت فقیه از مدت ها قبل در صدد بود که نزدیکترین روابط را با کشورهای اروپائی و امریکائی و ژانین برقرار کند . زمانی ، احمد توکلی که سخنگوی دولت بود اعلام کرد :

ما قبل از گروگانگیری هشتاد و یک درصد از وارداتمان را از کشورهای صنعتی غربی می آوردیم ، در حالیکه توانسته ایم این مقدار را به ۶۴ درصد تقلیل دهیم یعنی ۱۷ درصد از وارداتمان از کشورهای غربی کاسته و به کشورهای دیگر اضافه کرده ایم ، سه درصد به کشورهای سوسیالیستی اضافه شده و ۱۴ درصد به کشورهای دیگر ۰۰۰۰ (آزادگان ۱۶ / ۱۰ / ۶۱) .

حقیقه بازی و شارلاتانیسم به حد اعلی درجه . قدر مطلق واردات از ۶۸۶۰۲۸ میلیون ریال در سال ۱۳۵۸ و ۷۷۶۸۴۱ میلیون ریال در سال ۱۳۵۹ به ۱۴۵۷۸۵۰۰ میلیون ریال در سال ۱۳۶۰ رسیده ، و در حقیقت امر دوبرابر شده (بولتن صنعت و مطبوعات شماره ی ۴۴) یعنی علیرغم جار و جنجال در باره ی " محاصره اقتصادی جمهوری اسلامی توسط غرب " میزان قدر مطلق واردات سیر صعودی پیهمه ، ولی احمد توکلی از کاهش درصد واردات سخن می گوید . چه موفقیت بزرگی ! حتی اگر این درصد را در نظر بگیریم ، آیا درصد واردات از غرب کم شده است ؟ این کشورهای دیگر که نه سوسیالیستی اند و نه غربی کدامند ؟ نیازی به پاسخ آقای توکلی نیست ، ترکیه ، پاکستان و سایر اقطار امریکا نزدیکترین نمونه ها هستند . گذشته از اینها روابط بازرگانی و بویژه تسلیحاتی رژیم " ضد صهیونیستی " ولایت فقیه با اسرائیل دیگر رازی نیست که پوشیده باشد . و البته کشورهای اروپائی و امریکائی و غیره در مقابل دریافت وجه نقد بسیاری از اجناس مورد نیاز رژیم را در اختیارش قرار می دهند . حجم (واردات رژیم

از کشورهای اروپائی و بویژه انگلستان و آلمان تا سرحد سرسام آوری افزایش یافته است. تنها حجم مبادلات آلمان غربی با ایران در سال ۱۹۸۲ به ۳/۴ میلیارد دلار یعنی دو برابر سال قبل از آن افزایش داشته است. طبق اعلام وزارت کشاورزی امریکا، این کشور در سال ۱۹۸۱ بیش از ۲۵۰ میلیون دلار مواد غذایی و دارو به رژیم ولایت فقیه فروخته بود و پیش بینی می شد که این مبلغ در سال ۱۹۸۲ به بیش از ۵۰۰ میلیون دلار برسد. و در سال ۱۹۸۳ هم که دست به نقد قرارداد ۴ میلیارد دلاری با کمپانیهای آمریکائی امضا شده است. و اینها همه علاوه بر قراردادهای ریز و درشتی است که با سایر کشورهای اروپائی، ترکیه و دیگر وابستگان به امپریالیسم بسته می شود. کشتی های مملو از کالاهای مصرفی در بنادر جنوب صفت بسته و در انتظار تخلیه بسر می برند و روزانه صدها هزار دلار بابت این انتظار (مخارج دستورات) دریافت می کنند.

خلاصه اینکه رژیم ولایت فقیه بیش از آنچه که عده های ممکن است تصور کنند تمایل به نزدیکی به غرب دارد. برای اثبات این تمایل و علاقه هم به طرق مختلف چراغ سبزر را نشان داده است. میر حسین موسوی، در بودجه سال ۶۱ تقدیمی به مجلس اسلا می گفت:

از اول سال ۶۱، برابر ده درصد مبلغ مورد سفارش برای واردات کالا بنام حق ثبت سفارش بوسیله ی بانک مرکزی ایران دریافت و به درآمد عمومی کشور منظور می گردد (مقادیر این تبصره شامل کالاهای وارده بر اساس جلب و حمایت سرمایه های خارجی (مصدوبه ی زمان شاه) نمی باشد.) (اطلاعات ۵ بهمن ۱۳۶۰)

ولی علیرغم این چراغ سبزه ها، که هنوز ادامه دارد، و علیرغم سایر درباغ سبزر نشان دادنها، (از جمله کشتار وحشیانه کمونیست ها و مجاهدین) رژیم ولایت فقیه هنوز نتوانسته حتی رضایت و اعتماد ژاپن را جلب کند که بلکه مجتمع پتروشیمی را تکمیل کند. به نمونه هائی از استخاشه ی رژیم در این مورد توجه کنید:

۰۰۰ این موضوع (پرداخت خسارات ناشی از جنگ) در شورای اقتصاد و مقامات دیگر مطرح شد و تصمیم بر آن گرفته شده است که حقیقت اسلامی را حفظ کنیم (!!) تا ژاپنی ها ضرورتی ناشی از جنگ را ندهند. در مقابل آنها بیایند خسارات مجتمع را مشخص کنند که ما قبول می کنیم، ولی استکبار ژاپنی ها آنقدر زیاد است که حاضر نیست برای تعیین خسارت به ایسران بیایند. (محمد فرضی، اطلاعات ۲۹ دیماه ۱۳۶۰)

ژاپنی ها ادعا می کنند که ۸۵ درصد طرح تمام شده و فقط ۱۵ درصد آن باقی مانده است و خسارات ناشی از جنگ را قبول ندارند. ما به آنها اعلام کردیم که ایران متعهد می شود که تمامی مخارج ۱۵ درصد را بپردازد. آنها گفته اند نتیجه ی خسارات جنگی چه می شود؟ ما به آنها گفتیم ۰۰۰ بیایید خسارات را برآورد کنید ۰۰۰ (ما) حاضریم در مورد

خسارت مجتمع پتروشیمی ایران و ژاپن گذشت کرده و مسئولیت تمامی خسارات وارد آمده به این مجتمع را تقبل کنیم، لیکن ژاپنی ها با تمام این وجود قبول نکرده اند. (احمد توکلی، سخنگوی وقت دولت، اطلاعات، ۷ بهمن ۱۳۶۰)

و هنوز پس از بیش از یک سال از این اظهارات و امتیازات، رژیم ولایت فقیه موفق نشده کمپانی‌سی چند ملیتی میتسوئی را راضی به تکمیل مجتمع کند. حال آنکه طبق گفته احمد توکلی در همان مصاحبه، "ژاپنی ها بر آن شدند که نمونه‌ی این کارخانه را در پادشاهی عربستان سعودی احداث کنند". واقعا سؤال برانگیز است که چگونه ژاپنی ها پروژه‌ای را که ۸۵ درصد کار آن تمام شده و برای اتمام باقی مانده‌ی کار، کل خسارات را تا شاهی آخر رژیم اسلامی متقبل می‌شود، رها می‌کنند ولی مجتمعی نظیر آنرا در عربستان سعودی احداث می‌کنند. (۱۷) .

این سؤال کمی بعد پاسخ خواهیم داد. نمونه‌ی دیگر، که جدیدتر و مربوط به پس از جارجو و جنجالهایی است که حول پیام ۸ ماده‌ای خمینی و "تضمین امنیت اجتماعی و سرمایه" شد، جلسه ایست درباره‌ی مبادلات بازرگانی با ایران که چندی قبل در لندن و با شرکت در حدود ۱۵۰ بازرگان انگلیسی برپا شد. این جلسه به این نتیجه رسید که تجارت با ایران را ادامه دهد، ولی بدلیل ناروشتی اوضاع در ایران سرمایه گذاری نکند — همان کاری که تا به امروز می‌کردند.

علت چیست؟ چرا با وجود تمام علائمی که رژیم ولایت فقیه به غرب مخابره می‌کند بازرگانان انگلیسی چنین تصمیمی می‌گیرند؟ چرا با وجود اینکه رژیم به کمپانی میتسوئی پیشنهاد می‌کند که کلیه خسارات جنگ را متقبل شود، ولی در منافع و بهره برداری هر دو شریک باشند، پاسخ منفی می‌شود؟ در جواب این سؤال، توده‌ای ها و اکثریتی ها زیرکانه سعی می‌کردند — ضد امپریالیست بودن رژیم را تبلیغ کنند، که یاداشتی در خور هم دریافت داشتند. اما جواب در این نیست. تمایل و علاقه‌ی قلبی رژیم را در نزدیک شدن با غرب بیشتر نشان داده ایم، و با این شواهد و همچنین شواهد و دلائل دیگری که از پیش از انقلاب تا کنون در مورد رژیم ولایت فقیه در دست است ادعای ضد امپریالیست بودن آنرا فقط تعدادی ساده لوح که هنوز به رژیم متوهمند باور خواهند کرد. آنها نمی‌بینند که در ظرف ۳ سال گذشته نه تنها قدمی در جهت قطع وابستگی ها برداشته نشده است، بلکه به قول بنی صدر (در زمان ریاست جمهوری) وابستگی ها به غرب در تمام زمینه ها، بویژه در صنایع و کشاورزی، باعداد بسیار گسترده تری از زمان شاه بخود گرفته است. بخشی از این متوهمین تا انقلاب بعدی در توهم خود باقی خواهند ماند، مگر انقلاب آنها را از خواب بیدار کند.

بنا بر این در دوری غریبها از رژیم ولایت فقیه عکس قضیه درست است. واقعیت اینست که علیرغم اینکه مسئله‌ی صدور سرمایه و استخراج اضافه ارزش برای سرمایه داران غریبی و

۱۷ — بالاخره هم اخیرا پس از کشمکشها و کش و قوسهای فراوان اعلام شد که ایران و ژاپن بر سر مجتمع مشترک پتروشیمی به توافق رسیده‌اند. که ایران از این پس سرمایه لازم را تأمین کند و ژاپن کارشناسانش را به ایران بفرستد. به زبان دیگر یعنی اینکه ژاپن حاضر به ادامه‌ی سرمایه گذاری نیست. شراکت بر سودی است ولی حتی در این حالت خود هم، این قضیه، سردراز دارد.

امپریالیسم مهم است، علیرغم اینکه محركها و انگیزه های اقتصادی در جلب سرمایه های داخلی و خارجی قابل انکار نیستند، و علیرغم اینکه با ایجاد ارتش چند میلیونی ذخیره ی کار، با پائین آوردن دستمزد واقعی کارگران (و نه دستمزد رسمی که در مقابل تورم وحشتناک برای سومین سال پیاپی ثابت مانده است)، با افزایش ساعات کار و اجرای مقررات ضد کارگری و از بین بردن حقوقی که کارگران در اثر سالیان دراز مبارزه خود کسب کرده بودند، مقدمات استخراج اغافه ارزش مطلق از هر جهت فراهم شده است، ولی پیش شرط اساسی سرمایه گذاری در ایران وجود امنیت برای سرمایه است. مسلماً هیچ سرمایه داری بیخاطر سودی هر چند کلان، نرخ سودی هر چند خیال انگیز کل سرمایه را به خطر نمی اندازد، وقتی که سفارت کشوری مثل امریکا اشغال شود، چه تضمینی برای فلان سرمایه دار امریکائی یا اروپائی یا ژاپنی وجود دارد که فردا در تضاد باندهای حاکم کارخانه اش مصادره نشود؟ درست است که می توان دولت ایران را به دادگاه لاهه کشانید و آنرا وادار کرد که خسارات را بپردازد، ولی سری را که درد نمی کند دستمال نمی بندند. اگر می شود با خیال راحت در عربستان سرمایه گذاری کرد، پس چرا در ایران سرمایه گذاری کنیم؟ به جای آن کالای مصرفی به ایران صادر می کنیم و پولش را هم نقد می گیریم!

تازه علاوه بر امنیت سرمایه، امنیت جانی مدیران و کارشناسان خارجی هم مورد توجه سرمایه گذاران است. این امنیت بویژه توسط باندهای مختلف رژیم مورد تهدید قرار دارد. مدیران، کارشناسان و تکنیسینهای غربی فرهنگ و عادات خود را به همراه می آورند، وسائل رفاهی می خواهند، مدارس از نوع اروپائی و امریکائی می خواهند و دهها توقعات غیر اسلامی دیگر مثل عدم رعایت حجاب اسلامی دارند که اجابت آنها برای رژیم ملوک الطوائفی ولایت فقیه ممکن نیست. در حالیکه پاسداران به منزل سفیر گابن برای دستگیری افرادی که به صرف مشروبات الکلی مشغولند حمله می کنند، بازرگان بلژیکی در هتل کتیننتال دستگیر می شود، همسر سفیر ایرلند را برای عدم رعایت حجاب اسلامی از ماشین بیاده کرده و چندین سیلی محکم به وی می زنند، همسر سفیر دانمارک را دوسه شب برای همین امر بازداشت می کنند، منزل سفیر هلند را سه روز به بهانه ی یافتن دختری که خدمتکارش پنهان کرده زیر و رو می کنند و در پاسخ اعتراض او به وزارت خارجه وی را موظف به همکاری با پاسداران می دانند. این رژیم نه می تواند، و نه تضاد های ماهوی آن این اجازه را می دهند که این خواستها را اجابت کند و یا امنیت سرمایه و امنیت جانی کارشناسان خارجی را تضمین کند. امری که در يك رژیم جمهوری اسلامی تثبیت شده کاملاً ممکن است. تضمین اینها در يك رژیم نظم ناپذیر مثل ولایت فقیه امکان پذیر نیست. نباید فراموش کرد که نظم و انضباط قانون سرمایه است (۱۸)، و بی نظمی و آناارشی موجود در جامعه ی ایران، بویژه در عرصه ی سرمایه مغایر با چنین نظمی

۱۸ - آناارشی ذاتی نظام سرمایه داری که مارکس به تفصیل در کاپیتال از آن سخن می گوید، در مقوله ای کاملاً متفاوتست: آناارشی در تولید که از آنجا محصول اضافی مدتها تا چند دهه پیش نظام سرمایه داری را با مصائب فراوان ادواری دست به گریبان کرده بود. پس از پیدایش انحصارات بزرگ، تقسیم بین المللی کار و کنترل نسبی روند تولید در سطح جهانی، تا حدی این مشکل برطرف شد، ولی مشکل بزرگتر رکود و رکود تورمی، کابوس ادواری جوامع سرمایه دار کنونیست.

وانضباطی است . این بی نظمی ارتباطی با هرج و مرج های معمول پس از انقلابها و دگرگونیها ندارد . در یکی دو سال اول پس از قیام ، این می توانست دلیل باشد ولی اکنون فقط توجیه است . پس از هر انقلابی یا نظم جدید مستقر می شود ، و یا نظام قدیم بازسازی می شود . در هر دو صورت هرج و مرج تجدید تولید نمی شود ، بلکه کم کم مهار می شود .

بنا بر این ، رژیم ولایت فقیه با تمام اوصافی که قبلا ذکر شد و با وجود اینکه در گذشته هم نشان داده است که در رابطه با غرب از مصداق " از توبه يك اشاره ، از من به سر و بسدن " پیروی می کند ، تا آنجا که به امر سرمایه گذاری مربوط می شود هنوز مورد اعتماد غرب نیست . این رژیم قرون وسطائی آنچنان مرتجع و عقب مانده است که با وجود اتحاد بینشی استثماری با غرب ، کشورهای غربی جرات نزدیکی به آنرا ندارند . سرمایه داری طالب نظم دشمنی را که بتوان به قولش اعتماد کرد ، به دوست نادان و متحد چموشی که هر آن ممکست از سفاقت لگد پیراند ترجیح می دهد . رژیم که در آن يك آخوند و یا يك پاسدار به اندازه يك وزیر و ده معاون وزیر قدرت دارد ، غیر ممکست بتواند امنیت مطلوب را ایجاد کرده و در نتیجه اعتماد سرمایه گذاران را جلب کند . اگر کارشناسان شوروی و سایر کشورهای اروپای شرقی حاضر به " فداکاری " اند تا دولت های متبوعشان بتوانند از آب گل آلود ماهی بگیرند ، سرمایه داران و کارشناسان غربی به چنین فداکاری هایی عادت ندارند و تا ضمانت کافی برای امنیت سرمایه و جان خود نداشته باشند بسوی رژیم ولایت فقیه نخواهند آمد . فروش و صدور کالا بلی (۱۹) ، ولی سرمایه گذاری خیر . علل این امر بطور خلاصه باین شرحند :

- ۱ - در رژیم ولایت فقیه امنیت برای سرمایه و امنیت برای کارشناسان وجود ندارد .
- ۲ - به قول و قرارهای این رژیم نمی توان اطمینان کرد .
- ۳ - پایه های رژیم متزلزل است .
- ۴ - چشم انداز انقلاب از بین نرفته است .

این معضلات را هم هیچ نوع فرمان اطمینان بخشی از نوع فتوای ۸ ماده ای و صریح او در حمایت از سرمایه داران (از انواع مختلف) نمی تواند حل کند . سرمایه برای حرکت خود از قوانین ویژه ی خود تبعیت می کند . اگر شرایط مطلوب فراهم باشد با فرمان و یا بدون آن هجوم می آورد و اگر درجه ی خطر بالا باشد کماکان مترصد باقی می ماند .

از طرف دیگر ، رژیم از روی اجبار و در پاره ای زمینه ها به شوروی و کشورهای اروپای شرقی رو کرده است . و این امر بخصوص پس از محاصره اقتصادی بیشتر به چشم می خورد . قراردادهای متعدد با کشورهای مختلف اروپای شرقی بخوبی نمایانگر این امر است . ولی دو نکته را نباید فراموش کرد . اول اینکه صنایع ایران با فاصله ی بسیار زیاد همچنان وابسته به غرب است . شیفتگان شرق هر چه بخواهند می توانند بگویند ، ولی واقعیت اینست که صنایع مونتاژ وابسته

۱۹ - با تمام رقابتها بین شوروی و آمریکا ، آمریکا در تحریم اقتصادی شوروی فروش غله را به آن متوقف نمی سازد . کارتر بخاطر مسئله ی افغانستان فروش آنرا کمی محدود کرد ، ولی ریگان همین محدودیت را هم برداشت . رژیم ولایت فقیه که جای خود دارد .

به غرب بجز با صرف مخارج سنگین و تغییرات اساسی نمی‌توان با کمک کشورهای شرقی، و مهمتر از آن با وابستگی به شرق حیات مجدد بخشید. همان نمونه مجتمع پتروشیمی را در نظر بگیریم، و علیرغم تهدیدات مکرر رژیم در مقابل ژاین دال بر اینکه با کمک دیگران پروژه مجتمع را تکمیل خواهد کرد، و علیرغم رفت و آمدهای مکرر کارشناسان کشورهای شرقی، معلوم شد که ایشان نمی‌توانند گره‌ی تکمیل پروژه را بگشایند. گذشته از این عقب ماندگی تکنولوژیک، بلوک شرق در مقایسه با غرب موجب می‌شود که حتی پروژه‌های مشابه در قراردادها با شرق مخارج بسیار هنگفت تری را بطلبند، در عین حالیکه بخاطر تأخیر در تحویل و پائین بودن بارآوری تولید به علت همان عقب ماندگی نیز دارای ایراد باشند. بنا بر این در مجموع روابط رژیم با بلوک شرق هم چندان فراتر از خرید کالا نمی‌رود. نکته‌ی دوم اینست که شرق، از نظر رژیم ولایت فقیه، یک امتیاز منفی در مقایسه با غرب دارا است و آن اینست که علاوه بر "اجنبی" بودن دارای "بینش الحادی" هم هست. اینهم عاملیست که بهر حال در محاسبات رژیم در رابطه با پایه‌ی توده‌هایش و همچنین تضادهای درونی خود هیئت حاکمه نقشی نه چندان بی‌اهمیت ایفا می‌کند. کلاً وضعیت رژیم، با توجه به عوامل فوق الذکر، در ارتباط با دو بلوک جهانی، "نه شرقی، و نه غربی" روی ناچاری است؛ می‌خواهد، ولی نمی‌تواند، به غرب نزدیک شود، و نمی‌تواند و نمی‌خواهد به شرق نزدیک شود. (۲۰) حکم به معلق ماندن در میان آسمان و زمین است.

تضادهای درونی رژیم

حل واقعی این مشکل و خروج از برزخی که رژیم ولایت فقیه بر روی این گره‌ی خاکسی در آن گرفتارست، در درجه اول منوط به حل تضادهای درون حاکمیت و به عبارت روشن‌تر همگون‌تر شدن ساخت طبقاتی این حاکمیت است. بسیاری از مشکلات اساسی رژیم ناشی از تضاد طبقاتی درونی است که از بد و انقلاب گریبانگیر آن بوده است. گرچه ما به این مسئله در گذشته پرداخته‌ایم و در اینجا نیز به اختصار به آن اشاره می‌کنیم، ولی هنوز جای یک تحلیل مشروح و دقیق از ساخت طبقاتی و دولت در ایران در ادبیات جنبش چپ خالصی است. مخالف بخشهایی از بورژوازی خصوصی با رژیم شاه، همراهی آنها با جنبش توده‌ای ضد رژیم شاه که در مسیر حرکت خود تحت رهبری ماهیتا خرده بورژوازی خمینی قرار گرفت، و بی‌کفایتی و ناتوانی تاریخی این رهبری در حل بحران ساختی جامعه‌ی سرمایه‌داری ایران همه و همه منجر به شکل‌گیری هیئت حاکمه‌ای مرکب از دو گرایش عمومی بورژوازی و خرده بورژوازی

۲۰ - از جنبه‌ی دیگری مناسبات رژیم با شرق و غرب و اینکه رژیم ولایت فقیه نه بهترین انتخاب بلکه انتخاب دوم هر دو بلوک نیز پیشمار می‌رود در یکی از سرمقالات دوره‌ی قبل رهائی بزداخته‌ایم. تحلیل از این وضعیت تعادل و مناسبات کنونی رژیم با اینها با توجه به تحولات جدید در ارتباط با حزب توده موقعیت دیگری می‌طلبد.

شد (۲۱) . ترکیبی که یکی دیگر از اساسی ترین علل عدم تثبیت رژیم را موجب شده است . تضاد های این دو گرایش ، و همچنین تضاد های درونی هر یک از این گرایشات بر سر مسائل مختلف اقتصادی و سیاسی بخشا بعد دیگر آن چیزی را تشکیل می دهند که جلوتر اختلاف تفسیر از فقه نا امیدیم . حادث شدن این تضاد ها هر چند گاه یکبار به کنار گذاشتن یک گروه توسط گروه دیگر می انجامند . در این میان گروه ها و افراد کنار گذاشته می شوند ولی آنچه باقی می ماند دو گرایش طبقاتی است که همواره بصورتی متجلی می شود و حرکت خود را ادامه می دهد .

ابتدا نوبت بازرگان و دارو دسته اش ، سپس بنی صدر و دستک و دمیکش ، و در کنار و در ائتلاف با جریانات مختلف هوادار سرمایه داری خصوصی مثل شریعتمداری ، جبهه ملی ، حزب ملت ایران ، و غیره بود که کنار گذاشته شدند و هر بار رژیم اسلامی به همگان وعده داد که دیگر حاکمیت یکپارچه شده است . ولی بعد حجتیه و گلبایگانی از طرفی و بانسند هیئت های مؤتلفه ی اسلامی عسکر اولادی و شرکاء از طرف دیگر سر در آوردند در طرف مقابل هم که باند های مختلف پیرو خط امام ، از سه انشعاب مجاهدین انقلاب اسلامی گرفته تا گروه های مختلف درون حزب جمهوری اسلامی و غیره می لولیدند . مهمترین تضاد های این دو گرایش (یعنی به عبارتی هواداران مالکیت محدود و مشروع ، مالکیت نامحدود و ایضا مشروع) از زبان میر حسین موسوی در اساسی ترین زمینه های ممکن است . به گفته ی خود او ، " چهره و سیمای جمهوری اسلامی ایران در گرو تصمیم گیری هایی است نظیر سه چهار تا مسئله : " تجارت خارجی ، صنایع ملی ، قانون کار ، توزیع ، تعاونیها ، بخش خصوصی ، بخش دولتی ، مسئله ی زمین (ضمیمه اقتصادی اطلاعات ۲۱ فروردین ۱۳۶۲) بنظر نمی رسد اقتصاد کشور ایران مثل ایران مسئله دیگری هم داشته باشد . به عبارت دیگر اصلی ترین مسائل اقتصادی جامعه مورد اختلاف بخش های مختلف هیئت حاکمه است . اینها هم مسائلی نیستند که بقول او بشود درباره اشان تصمیم قطعی گرفت مگر بشرط یکپارچگی واقعی رژیم از لحاظ طبقاتی . اختلاف درباره ی این مسائل بین باندهای متعدد مجلس ، بین اکثریت مجلس و اکثریت شورای نگهبان ، بین آیات عظام و آخوند های پیرو آنها ، بین طرفداران احکام اولیه (قرآن و سنت) و متوسل شوندگان به کلاه شرعی احکام ثانویه برای خروج از تنگنا (۲۲) ، وجود دارد . ولی اشتباه است اگر که این تضاد ها و اختلافات را صرفا به زمینه ی اقتصاد محدود دانست و جدال های شورای عالی قضائی با دادگاه های انقلاب ، اختلافات درون فرماندهی سپاه پاسداران ،

۲۱ - این دو گرایش را برای سهولت اینگونه نامیده ایم ولی حتی المقدور ترجیح می دادیم واژه های دقیقتری بکار ببریم . این امر بویژه در کاربرد " بورژوا ، بورژوازی ، و " سوزوایی " در رابطه با رژیم ولایت فقیه مهم است . چون بورژوازی معادل است با سرمایه داری + تفکر ویژه + دگرگونی معیارها و سنتهای پیش سرمایه داری . و به سختی می توان این را درباره ی سرمایه داری ایران صادق دانست .

۲۲ - نباید فراموش کرد که از نقطه نظر اسلام هر دو گروه (احکام اولیه و ثانویه) محقند . در این زمینه مطالعه ی مصاحبه ی بسیار روشنگرایانه ی اطلاعات ۱۹ و ۲۰ بهمن ۶۰ با شیخ محمد یزدی نائب رئیس مجلس درباره ی بندج ، تجارت خارجی ، اراضی شهری ، تحقیر منتظری و مشکینی و تردید در اختیارات خمینی بسیار مفید است .

بین حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را نادیده گرفت ، و یا حتی اختلافات بسیار شدید داخل هرگرایش را از قلم انداخت : انجمن حجتیه خود از حد اقل سه گروه تشکیل شده (مخالفین ولایت فقیه ، معتقدین به ولایت فقیه که آیت اله خوئی را ولی فقیه می دانند ، طرفداران خمینی) است . این انجمن با وجود طرفداری از سرمایه داری خصوصی و نامحدود که طبعاً وجه اشتراك آن با سایر جریانات مشابه ازگرایش بورژوازی بشمار می رود در جدالهای علیه بازرگان ، بنی صدر و شریعتمداری نقش مؤثری ایفا کرد ، باند هیئت های مؤتلفه ی اسلامی (که یکی از گروه های با نفوذ درون حزب جمهوری اسلامی است) بسمت سرکردگی حبیب الله عسگرولادی که با برخورداری از قدرت سیاسی عناصر خود را در راءس کار در زمینه های مختلف تجاری (آهن ، برنج ، زیره و کشمش ۰۰۰) و پست های کلیدی مربوطه (وزارت بازرگانی ، اتاق بازرگانی ، مراکز تهیه و توزیع و غیره) قرارداده است و منافع سرشاری را که حتی با دوران رژیم شاه قابل مقایسه نیست به جیب زده است . موقعیت این باندها و دست اندازی آن به آحاد مختلف تجارت یکی دیگر از نزاعهای درون طبقاتی و حتی درون گرایش رژیم را تشکیل می دهد . خلاصه اینکه اینگونه اختلافات درونی رژیم را نمی توان بطور تك خطی به منافع طبقه ای نسبت داد ، در بسیاری موارد آنچه تعیین کننده است (و این در مورد سرمایه داری کوتاه فکر و عقب افتاده ی جامعه ی ایران نباید دور از ذهن باشد) منافع و اختلافات سیاسی و اقتصادی باندهای مختلف متشکله ی این رژیم است (۶۲) بسیاری از این اختلافات سیاسی ، نه ناشی از سیاستها و برنامه های متفاوت بلکه ادامه ی اختلافات و کدورت های قدیمی بین این باندها در بازار و تکیه و سرگرد و غیره است .

جنبه ای دیگر از تنازعات ، تضاد و دوگانگی ارگانهای رژیم است . این از طرفی در ارگانهای سرکوب بچشم می خورد : دادگستری در مقابل دادگاه های انقلاب ، ارتش در مقابل سپاه پاسداران ، ژاندارمری و شهربانی در مقابل کمیته ها . از طرف دیگر هم جهاد سازندگی است در مقابل سازمان برنامه و غالب وزارتخانه ها از جمله صنایع ، کشاورزی ، مسکن و غیره .

در این باره به تفصیل وارد نمی شویم چه ، بیشتر هم اشاراتی داشته ایم . همین قدر روشن است که يك دسته از این نهادها ، ارگان های سرکوب نظم بورژوازی هستند ، مثل دادگستری ، ارتش ، شهربانی و دسته ی دیگر ارگانهای سرکوب رژیم ولایت فقیه با توصیفاتیی که از آن به عمل آمد . تلاش رژیم ولایت فقیه برای تصفیه ی دسته ی اول با اخراج یا اعدام عناصر مترقی و انقلابی آنها شروع شد ، در عین حالیکه فرماندهان طاغوتی و ساواکی دعوت بکار شدند ، و شاید اگر جنگ ایران و عراق پیش نیامده بود رژیم انحلال ارتش و شهربانی و ژاندارمری را شروع کرده بود . ولی بهر جهت ، علیرغم هیاهوی فراوان در باره ی وحدت نیروهای مسلح

۲۳ - جناح نامیدن این باندهای مافیائی بهای بیش از حد واقعی دادن به آنهاست . اینها در جامعه ی ما که مسئله ی نمایندگی به دلیل بی ریشه و زبون بودن بورژوازی متاعث اثر از شرایط عقب مانده ی اجتماعی ، کاملاً متحقق نشده است ، نان را به نرخ روز می خورند ، ولی همواره و این در مورد همه ی این باندها (از هر دو گرایش) صحت دارد ، تلاش دارند تا می توانند بیشتر بخورند .

و غیره ، نفرت رژیم و ارتش و شهروانی از یکدیگر متقابل است و این از بزرگترین منافع جنگ برای رژیم است که موجب شد ارتش را از درگیری دو جناح سابق حاکمیت در زمان ریاست جمهوری بنی صدر بدور نگهدارد . کوششهای رژیم برای اسلامی کردن ارتش در سطح وسیع ناموفق بوده ، و دایره های سیاسی - ایدئولوژیک عملاً نقش رکن ۲ سابق را ایفا می کنند .

تداخل امور جهاد سازندگی با وزارتخانه های مختلف ، تخصیص بودجه ی جداگانه برای هر یک از اینها ، اختلافات مسئولین این ارگان ها همه و همه موجب اختلالات در دستگاه بوروکراسی دولتی و دامن زدن بیشتر به جدالهای درونیند . بی جهت نیست که مهندس طاهری نماینده کازرون در مجلس و عضو آنزمان شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی در یکی از مباحثات مجلس افراد جهاد سازندگی را جوانانی بی اطلاع از اسلام می نامید .

لازمه ی تثبیت رژیم علاوه بر روشن شدن مسئله ی روینا و زیرینا و تناسب آنها حل این تضادها و بویژه در اساس حل تضاد دو گرایش مورد ذکر است . تضادی که ذاتی رژیم ولایت فقیه است ، و حل آن نه منوط به کنار رفتن این یا آن گروه این یا آن فرد بلکه منوط به پیروزی قطعی یکی در عرصه های مختلف اجتماعی و بویژه اقتصاد است . تثبیت رژیم در تعیین کننده هم در میدان مالکیت و شکل حقوقی آن خواهد بود . تا آنزمان به هیچ وجه نمی توان از تثبیت رژیم سخن راند . در این صورت ، یعنی در صورتی که یکی از دو گرایش به پیروزی قطعی دست یابد (به این باز هم اشاره خواهیم کرد) ائتلاف های جدید و مشخص چه در جبهه ی داخلی ، و چه در سطح بین المللی الزامی خواهد بود . و در این حال ، یعنی با جهت گیری مشخص اقتصادی ، جهت گیری های متناسب سیاسی ، اجتماعی ، بین المللی و فرهنگی همراه خواهد بود .

البته آنچه در فوق بیان شد اساسی ترین و کلیدی ترین معضل رژیم است که حل آن راه را برای تثبیت آن هموار می سازد . ولی علاوه بر مسائل یاد شده ، برخی مشکلات دیگر وجود دارند که نیازمند راه حل مشخص اند . اینها بر دو دسته اند :

۱ - مشکلات عام رژیم های سرمایه داری نظیر تورم (که در مورد رژیم ولایت فقیه به ارقام سرسام آوری رسیده است) ، مشکل مسکن (که در مورد رژیم یکی از مسائل مورد جدل شدید گرایشهای حاکمیت است) ، بیکاری و غیره . حتی اینگونه مشکلات هم در رژیم ابعادی بسیار عظیم و خارج از تصور بخود می گیرند .

۲ - مشکلات خاص مثل سرکوب کامل سازمان های سیاسی ، تشکلهای کارگری و غیره ، سرکوب خلقها بویژه خلق کرد که علیرغم ۴ سال حمله ی وحشیانه و همه جانبه رژیم که هر روز مدعی پیروزیست به مبارزه ی قهرمانانه ی خود ادامه داده است ، مسئله ی اقلیت های مذهبی " رسمی " و مذاهب غیر رسمی مثل بهائیت و غیره ، جنگ طلبی رژیم و از آنجا ادامه ی جنگ ارتجاعی با عراق (نگاه کنید به رهائی شماره ۱ ، دوره سوم) کاهش وحشتناک ارزش واقعی ریال ، واردات تورم اروپا و آمریکا و غیره ، افزایش حیرت انگیز ابعاد فساد ، دزدی ، چپاول ، احتکار که عوامل اصلی آنها مسئولین رژیم ، آخوند های حاکم و سرسیردگان آنها بشمار می روند ، اقتصاد ورشکسته ، صنایع مضمحل شده که بخشا چوب اصل ارتجاعی تقدم تقوی بر تخصص

را می‌خورند، کشاورزی که روز به روز بیشتر رو به اضمحلال است، حتی بازار سنتی و سرمایه تجاری (به استثنای وابستگان به آخوند‌های حاکم) که در رخوت و رکود بسر می‌برد

آیا در رژیم ولایت فقیه سرمایه‌ها بسوی صنایع و تولید هجوم برده‌اند یا خواهند بر—رد؟! تصور این امر هم دشوار است. صنایعی که عمدتاً از گذشته باقی مانده و اکثراً به بنی—ساز چپاول‌گر مستضعفین به‌ارث رسیده است یا با کمبود مواد اولیه، یا با ناتوانی مدیریت، و کم‌کاری کارگران و غیره مواجه اند یا به نسبتی کمتر از ظرفیت کار می‌کنند و ضرر می‌دهند. بگذریم از صنایعی که نیمه‌کاره از رژیم سابق باقی مانده و یا بخشی دیگر که در جنگ از بین رفته است. کشاورزی، علیرغم اینکه در برنامه ریزی دولت به محور اقتصاد بدل شده است، در وضعیت نامناسبی است. حتی آمارهای کیهان و اطلاعات حاکی از کاهش شدید محصولات داخلی و افزایش عظیم واردات بمراتب بیشتر از زمان شاه است. مسئله‌ی زمین و عدم حل آن بصورت یکی از گره‌های کور بخت رژیم درآمده است.

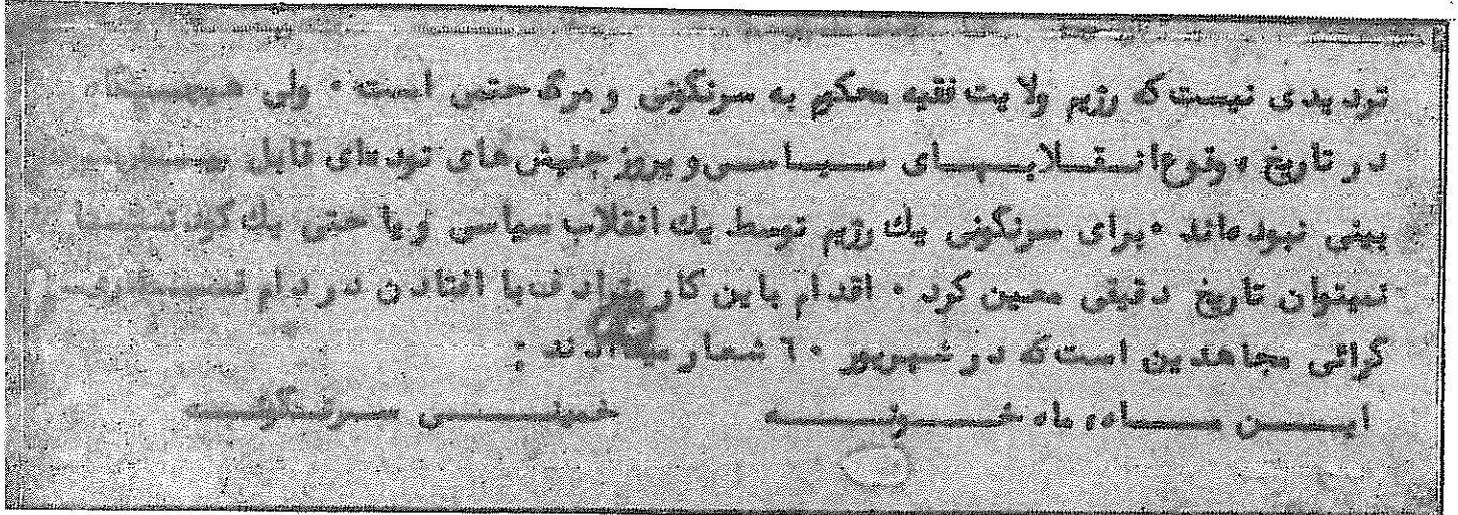
مسئله‌ی مهم مالکیت لاینحل و جهت‌گیری اقتصادی — اجتماعی نامشخص باقی مانده است، و هیچ‌یک از دو گرایش "مالکیت محدود" و "مالکیت نامحدود"، هنوز موفق به کسب هژمونی خود نشده است، و هر دو گرایش سعی در تحمیل معیارها و مسائل رونیائی پیش سرمایه‌داری را بر جامعه دارند که با زیربنای سرمایه‌داری ناخوانائی و تضاد دارد. چشم انداز رژیم تشدید بحران، هرج و مرج و ورشکستگی اقتصاد نیست و باین ترتیب رژیم ولایت فقیه قادر به تثبیت نیست.

با طرح این مسئله یعنی بی‌ثباتی رژیم، مقوله‌ی سرنگونی نیز مطرح می‌شود (۲۴). تردیدی نیست که رژیم ولایت فقیه محکوم به سرنگونی و مرگ حتمی است. ولی هیچگاه در تاریخ، وقوع انقلابی سیاسی و بروز جنبش‌های توده‌ای قابل پیش‌بینی نبوده‌اند (۲۵). برای سرنگونی یک رژیم توسط یک انقلاب سیاسی و یا حتی یک کودتا نمی‌توان تاریخ دقیقی معین کرد. اقدام به این کار مترادف با افتادن در دام قدری گزائی مجاهدین است که در شهریور ۶۰ شعار می‌دادند، "این ماه، ماه خون، خمینی سرنگونه". شعار و شعارهایی که حاصلی جز دادن امید بیهوده به مردم و سپردن اثر عدم تحقق آنها یا "س و سرخوردگی شدید آنها نداشت. در انقلاب سیاسی، جریان‌های کوچک و یا بزرگ خیلی زود با براه افتادن جنبش توده‌ای، که خود عاملی شد، پدیده ناشناس و غیرقابل پیش‌بینی است تبدیل به بدیل قدرت می‌گردند. این ویژگی‌های انقلابات سیاسی مانع از آن می‌شود که بتوان تاریخ سرنگونی و یا مدت بقای رژیم را تعیین کرد. ولی در صورت تحلیل از عدم تثبیت رژیم می‌توان رای بسه قطعیت سرنگونی در آینده‌ی کوتاه مدت داد. با وجود اعتقاد به حتمی بودن سرنگونی رژیم،

۲۴ — درباره‌ی شعار سرنگونی و برنامه‌ی بغایت غلط و انحرافی مجاهدین خلق که سرنگونی را قابل تحقق توسط تعدادی افراد مصمم و فداکار که بجای توده‌ها مبارزه می‌کنند، می‌دانند، و همچنین تاکتیک‌های سازمان‌های چپ به تفصیل در رهائی شماره ۲ سخن گفته ایم.

۲۵ — به عنوان مثال انقلاب فوریه روسیه، انقلاب‌های مشروطیت و ۲۲ بهمن در ایران.

هرگز نباید تصور کرد که این رژیم بخودی خود و یا فقط در اثر بحران اقتصادی و ادامگی تضادهای درونی سقوط خواهد کرد. هیچ رژیم مستبد و جنایتکاری بخودی خود ساقط نشده است. یا توده ها آنها سرنگون کرده اند، و یا در عرصه‌ی مسائل بین المللی مجبور به کناره‌گیری شده است، و یا هر دو در این امر دخیل بوده‌اند. رژیم ولایت فقیه هم از این امر مستثنی نیست.



برای تغییر و سرنگونی رژیم کلاسه حالت متصور است:

اول - کودتای نظامی راست و یا کودتای نظامی "چپ". احتمال نوع اول، یعنی کودتای نظامی راست مثل دیروز، یکی از احتمالات است که در این حال مثل همه جا، یک روز سرد پس از وقوع متوجه آن می‌شوند. ولی احتمال نوع دوم با توجه به اینکه معمولاً احزاب طرفدار می‌کود در این جهت فعالیت می‌کنند و با توجه به ضربه خوردن حزب توده، بسیار ضعیف است.

دوم - استحاله، یا مسخ و دگرگونی. حالتیست که بخشهایی از خرده بورژوازی، عناصری اینجا و آنجا، بنا به ماهیت و آرزوی طبقاتی از برادر بزرگ تبعیت کنند و یا در پروسه‌ی تولید به بورژوا تبدیل شوند. در این حالت، طبعاً باید گرایش بورژوائی درون حاکمیت تفویض بدست آورد و در نتیجه حاکمیت دارای برنامه‌ای مشخص تر و یکدست تر باشد. پس از پیغام ۸ ماده‌ای خمینی، تصور استحاله‌ی رژیم بسیار عجولانه مطرح می‌شد. در حالیکه مسئله بایسن سهل و سادگی انجام پذیر نیست. روند استحاله مستلزم تغییرات وسیع در برنامه‌های مختلف رژیم و حل بسیاری از تضادهائست که در پیش برشمردیم. از جمله تعیین تکلیف نهائی و قطعی برای مشکلات اساسی مبتلا به رژیم، دست شستن از تحمیل مسائل رو بنائسی ماقبل سرمایه داری (۲۶)، و یکدست شدن حاکمیت از لحاظ طبقاتی و بالاخره جهت‌گیری‌های متناسب سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و بین المللی. در این صورت این رژیم، دیگر نه رژیم ولایت فقیه با مشخصات ذکر شده، و با تضادهای ذاتی مورد بحث، بلکه رژیمی خواهد بود مثل هر رژیم دیگر. می‌تواند یک رژیم جمهوری اسلامی به معنای عام خود باشد. قصد در مسلم اینکه در این صورت شاهد سرنگونی رژیم در محتوای مشخص خواهیم بود.

و آنچه اهمیت درجه اول نخواهد داشت بقایای از بین رفتن بلافاصله اصول ولایت فقیه در متن قانون اساسی است و چه بسا که این اصول همچون اصل دوم تحمیلی در متمم قانون اساسی سابق به عنوان لولوی سرخرمن باقی بماند . بهر حال این روند ، روندی طولانی اجتماعی است و با یک یا دو ، یا چند پیام قابل تحقق نیست . تنها اگر به نمونه‌ای از استحاله در تاریخ اخیر ایران ، یعنی رژیم شاه پیش و پس از فرم های ارضی بنگریم به عمق مسئله واقف خواهیم شد . آنچه برخی از رهبران و مقامات رژیم در زمینه ی تقویت و حمایت از بخش خصوصی و انباشت سرمایه عنوان می‌کنند ، اقداماتی که در زمینه ی کشاورزی انجام شده است (از جمله پس دادن اغلب زمین های مصادره شده به مالکین) ، و طرحهایی که زمینه ی صنایع مطرحند حد اکثر و در بهترین حالت چیزی جز طلیعه یا سرآغاز یک پیرویه نیست .

و اما سومین و مهمترین و مطلوبترین راه سرنگونی رژیم ولایت فقیه که می‌تواند علاوه بر این منجر به سرنگونی مجموعه ی رژیم اسلامی ، هر دو گرایش آن ، و طرد بسیاری از توهمات و خرافات و فرهنگ ضد انسانی و ۱۴۰۰ ساله ی رژیم اسلامی گردد ، وقوع جنبش توده‌ای است . ولی جنبش خود انگیزه ی توده‌ای از پیش خبر نمی‌کند ، عموماً بدون خواست و یا اطلاع و پیش بینی این یا آن سازمان و این یا آن عنصر آگاه بوجود می‌آید و می‌تواند در روند خود به اشکال عالی تر و حتی به عالی ترین شکل خود ، یعنی قیام مسلحانه ی توده‌ای برسد . ولی مهم ترین و ناشناخته ترین بخش آن انگیزه هائی است بمثابة ی جرقه در انبار باروت موجب براه افتادن چنین جنبشی می‌گردد . یافتن این انگیزه ها و مکانیسم ها مهمترین وظیفه جنبش چپ است . این جنبش چگونه و از کی براه خواهد افتاد ؟ پاسخ به این سؤال را پیش از وقوع واقعه نمی‌توان قاطعانه داد . ولی آنچه را می‌توان از هم اکنون و با توجه به تجربیات گذشته با قاطعیت بیان کرد اینست که نقش سازمان های سیاسی و عناصر آگاه در فراهم کردن شرایط ذهنی حرکات اعتراضی و قیامها ، و یاری رسانیدن و شرکت فعال در آنها در صورت وقوع به هیچ وجه قابل چشم پوشی نیست . هر چند این سازمان ها و عناصر و رهبران سیاسی غالباً بسیار دیر و پس از شروع حرکات توده‌ای و عمدتاً برای شکل دادن به آنها وارد میدان می‌شوند ، ولی توده ها برای حرکت و اعتراض در انتظار کسب اجازه نمی‌نشینند .

بنا بر این نقش سازمان های چپ و آگاه تلاش هر چه بیشتر برای فراهم کردن شرایط

۲۶ - حجت الاسلام فاضل هرنندی ، نماینده ی خمینی در ستاد واگذاری زمین و رئیس کمیسیون کشاورزی مجلس اسلامی ، در پایان سمینار مسئولان ستاد های واگذاری زمین سراسر کشور ، پس از اعلام اینکه اراضی قابل واگذاری به کشاورزان بی زمین یا کم زمین و یا خوش نشینان فقط اراضی متعلق به دولت و اراضی موات است ، ادامه داد :

مشاعی که اغلب مورد نظر همه است با توجه به فرهنگی که بر جوامع روستائی حاکم است چون شرکتهای تعاونی زراعی و غیره قابل اجرا نیست . (کیهان ، ۱۲/۸/۶۱) .

آنچه وی " فرهنگ حاکم بر جوامع روستائی " می‌خواند همان تغییر در ساخت اجتماعی و مناسبات تولیدی پس از راه یافتن اصلاحات ارضی به بخشی از روستاهاست که در آنها شیوه ی تولید خرده مالکی یا مقدمه یا مرحله گذار به شیوه تولید سرمایه داری بوجود آمده بود . این سخنان یعنی تلاشهای مذبحخانه رژیم با شکست مواجه شده و آنرا وادار به دست شستن از این اقدامات کرده است .

ذهنی جنبش توده‌ای ، تحلیل انگیزه‌های ممکن سازنده‌ی جنبش توده‌ای ، و از آنجا
 ارائه‌ی تاکتیک‌های مناسب است تا مرتجعین و سرمایه‌داران نتوانند يك بار ديگر بـ
 گروه‌ی جنبش سوار شوند و آنرا به كج راه بكشانند . اشتباه گذشته بايد اين درس را بـ
 همه‌ی ما آموخته باشد كه فقط در صورت وحدت عمل چپ ، برخورد نقادانه و صريح بـ
 عملكردهای گروه گرایانه در گذشته و آموزش از آنها ، با تحلیل مشخص و فارغ از الكوسازی
 و كپی برداری می‌توان آماده شد و آماده بود برای اینکه يك بار ديگر از خیزش توده‌ای
 عقب نمانیم . تکرار تاریخ تراژدی خواهد بود .

پ.اسد